

## فصلنامه تاریخ اسلام

سال یازدهم، شماره سوم و چهارم،

پاییز و زمستان 1389، شماره مسلسل 44 - 43

## جایگاه و نقش آل زبیر در تاریخ اسلام

تاریخ دریافت: 89/8/16 تاریخ تأیید: 89/10/00

احمد فلاحزاده\*

بررسی ویژگی‌های خاندان سرشناس و حدیث‌گرای بنی زبیر به پژوهشگران تاریخ و فقه، کمک می‌کند تا با چگونگی شکوفایی و افول این دودمان و نقش ایشان در جریان‌های تاریخی و فقهی آشنا شوند. آل زبیر از خاندان‌هایی بسیار مشهور در تاریخ اسلام هستند. ایشان فعالیت خود را با تلاش برای رسیدن به خلافت آغاز کردند و هم‌زمان به نشر احادیث پرداختند. بیشتر روایت‌های ایشان، تلاشی بود برای جلوه بخشی به این خاندان و مؤثر نشان دادن نقش زبیریان در تاریخ صدر اسلام. این پژوهش به بررسی ویژگی‌های خاندانی این تبار، فعالیت‌ها و روابط ایشان با علویان، امویان و عباسیان می‌پردازد.

**واژه‌های کلیدی:** آل زبیر، زبیر بن عوام، عبدالله بن زبیر، نشر حدیث، بنی هاشم، بنی

امیه، بنی عباس.

\* دانش آموخته رشته تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم (U).

## مقدمه

جغرافیای شبه جزیره عربستان، نوعی زندگی قبیله‌ای را با ویژگی خاص تعصب شدید درون خاندانی پدید آورد. با ظهور اسلام، تفاخر و تعصب خاندانی از نوع جاهلی به صورت کلی رد شد و تفاخر به مواردی خاص در حیطه ارزش‌های دینی محدود گشت. در قرآن، مخالفت شدید اسلام با تبارگرایی اعلام شده است،<sup>1</sup> اما پس از درگذشت رسول الله ﷺ دیری نپایید که خاندان‌های عرب بنابر عادت دیرین عربی، به زندگی تفاخر آمیز به سبک جاهلی بازگشتند.

توجه به برتری جویی تبارها در میان خاندان‌های شبه جزیره عربستان می‌تواند رویکرد مورخ را نسبت به گزارش‌های تاریخی تغییر دهد. آل زبیر در میان خاندان‌های اسلامی، شهره ویژه‌ای دارند. سرشناسی ایشان در واقع برآیندی از خلافت عبدالله، جنگ‌های ایشان و جریان تولید و نشر حدیث است. حدود نه سال حکومت و تسلط بر بیشتر سرزمین‌های اسلامی، کمک فراوانی به ارتقاء جایگاه ایشان در جهان اسلام نمود.

آل زبیر پس از دوران شیخین، به عنوان خاندانی تأثیر گذار در تاریخ اسلام، همواره مورد توجه حاکمان و مردم بودند. اصلی‌ترین ویژگی ایشان، تلاش برای ترویج حدیث بود که جایگاه خاصی برای آنان در میان مسلمانان تا سده نهم هجری فراهم کرد و آثار فرهنگی زبیریان را در همه سرزمین‌های اسلامی گسترش داد.

در این پژوهش می‌کوشیم زندگی شخصیت‌های معروف آل زبیر، بخشی از فعالیت‌های آنان و فراز و فرود حکومتی این خاندان را بررسی کنیم. هم‌چنین، به شناسایی محدثان و رویکرد حدیثی آل زبیر، باز کاوی نقش تاریخی و روابط ایشان با خاندان‌های معاصر خویش، مانند بنی هاشم، بنی امیه و بنی عباس می‌پردازیم.

## بررسی تباری، کارکردی زبیر در تاریخ اسلام

زبیر، به ضم «زاء» فتح «باء» و سکون «یاء»، فرزند عوام بن خویلد و برادرزاده حضرت خدیجه،<sup>2</sup> یکی از شاخه‌های بنی اسد بن عبدالمطلب و تیره‌ای از قریش است.<sup>3</sup> مادر

او، صفیه دختر عبدالمطلب<sup>4</sup> بود و وی پسر عمه حضرت رسول ﷺ شمرده می‌شد.<sup>5</sup> قصی بن کلاب، جد مشترک زبیر و پیامبر ﷺ بود.<sup>6</sup> برخی آل زبیر را مصری تبار دانسته و انتساب ایشان به خاندان اصیل قریش را نمی‌پذیرند. این گروه به روایتی استناد می‌کنند که بر اساس آن، خویلد بن اسد در مسافرت به مصر، عوام را با خود به مکه آورد و در واقع عوام، پسر خوانده اوست.<sup>7</sup>

به هر روی، در میان مؤلفان مسلمان، زبیر از پیش گامان در اسلام شناخته می‌شود. او را چهارمین یا پنجمین گرونده به اسلام،<sup>8</sup> آن هم در شانزده سالگی می‌دانند.<sup>9</sup> این در حالی است که روایت اسلام آوردن او را فرزندش عروة بیان کرده است.<sup>10</sup> و شاید ساختگی باشد.

زبیر را مردی نرم خو،<sup>11</sup> شجاع،<sup>12</sup> بلندقد<sup>13</sup>، بسیار متواضع، دارای موهای بلند با محاسن و گونه‌های کم پشت معرفی کرده‌اند.<sup>14</sup> برخی شمشیر او را نخستین شمشیر مشهور اسلام می‌دانند.<sup>15</sup>

در ورای فضایل زبیر، در برخی موارد ناهم خوانی میان عمل کرد او و سیره پیامبر ﷺ دیده می‌شود که شاید این امر، نقصی در ایمان راستین او باشد. زمانی، او به خدمت پیامبر ﷺ رسید و به جای «اسلام» از لفظ جاهلی «کیف اصبحت» استفاده کرد. رسول الله ﷺ به وی فرمود: «تو هنوز خصلت اعرابی خود را ترک نکرده‌ای؟»<sup>16</sup> علاوه بر آن، وقتی زبیر با یکی از انصار در مدینه به سر آبیاری مخاصمه کرد، پیامبر ﷺ او را به رعایت حقوق همسایه سفارش کرد.<sup>17</sup>

نمونه دیگر، تفاوت رفتاری زبیر با پیامبر ﷺ در برخورد با زنان است. زبیر مخالف حضور زنان در مسجد بود، برای همین، شبانگاه بر سر راه همسرش عاتکه نشست و ناشناسانه از او نیشگونی گرفت. عاتکه وحشت کرد و برای همیشه، مسجد را ترک کرد.<sup>18</sup> هم چنین همسرش، اسماء دختر ابوبکر را چنان کتک زد که دست اسماء شکست.<sup>19</sup> حتی

ام ابان دختر عتبة بن ربیعة نیز خشونت زبیر در برابر زنان را تصدیق می‌کرد.<sup>20</sup>

زبیر را متولی ثبت صدقات رسول الله ﷺ می‌دانند.<sup>21</sup> هم چنین گفته شده، پیامبر ﷺ اقطاعی به نام «ثریر» که وسعتش را تاختن اسب تعیین کرد، به زبیر بخشید.<sup>22</sup> گستره ثریر را سه فرسنگ نوشته‌اند.<sup>23</sup> این تیول بعدها به عبدالله رسید.<sup>24</sup> ابوبکر ملک جرف،<sup>25</sup> و عمر، تمام سرزمین عتیق،<sup>26</sup> را به زبیر بخشیدند. عثمان در دوران خلافتش، اقطاعی<sup>27</sup> را همراه با ششصد هزار درهم به زبیر هدیه کرد.<sup>28</sup> منابع، نام اسب زبیر را «یعسوب» ثبت کرده‌اند.<sup>29</sup>

گویا، این روایت‌ها با بیان، جزئیات زندگی زبیر و قرارداد وی در شمار اصحاب خاص پیامبر ﷺ، برای اثبات جایگاه و اهمیت او در صدر اسلام تلاش می‌کنند. به سبب توجه زبیر به حسان بن ثابت، حسان در شعری او را حواری رسول خدا ﷺ، عامل به سیره نبوی، سوارکار مشهور، زداینده غم‌های حضرت رسول ﷺ و شیر بزرگ خانه صفیه نامید.<sup>30</sup> بعدها همین حسان در شعری، زبیریان را برای اسلام آوردن عبدالرحمن بن عوام در سال فتح، هجو کرد.<sup>31</sup>

زبیر از سرداران بزرگ عصر فتوحات محسوب می‌شد. او در فتح فسطاط با پنج هزار نیرو شرکت کرد.<sup>32</sup> وی در سال 32 هـ ق بر جنازه عبدالله بن مسعود، برادر عقدی‌اش<sup>33</sup> نماز خواند.<sup>34</sup> می‌گویند، پیامبر ﷺ درباره او فرمود:

پروردگارا، زبیر را ثابت قدم بفرما.<sup>35</sup>

زبیر در بهشت است.<sup>36</sup>

با تأملی در حوادث سال‌های آخر عمر زبیر و با توجه به راه‌اندازی جنگ جمل، بهشتی بودن او بعید می‌نماید. و احتمال جعلی بودن روایت، وجود دارد روایتی او را تنها حواری حضرت رسول ﷺ می‌داند.<sup>37</sup> و گزارشی دیگر او را یکی از یازده حواری رسول الله ﷺ می‌شمارد.<sup>38</sup> در روایتی بیان شده که لقب حواری به معنی «یاری کننده» و «دوست» یا «خالص از هر چیزی»<sup>39</sup> را رسول الله ﷺ در غزوه بنی قریظه به زبیر بخشید. راوی این روایت، عروة پسر زبیر است.<sup>40</sup> سرانجام، زبیر هنگام بازگشت از جنگ جمل، در شصت<sup>41</sup>

یا شصت و چهار سالگی<sup>42</sup> به دست ابن جرموز در وادی سیاح کشته شد.<sup>43</sup>

### بازشناسی فردی زبیر زادگان

نخستین گزارشی که از آل زبیر به عنوان خاندان نام می‌برد، روایت واقدی است. وی در این باره می‌نویسد:

با پایان گرفتن جنگ خیبر، عبدالله بن رواحه متولی سهم بنی زبیر از

غنیمت‌ها شد.<sup>44</sup>

توجه به این نکته لازم است که در این زمان، عبدالله پسر بزرگ زبیر بیش از هفت سال نداشت.<sup>45</sup> ابن سعد، شمار فرزندان زبیر را بیست نفر می‌داند، اما بررسی منابع تاریخی، نشان می‌دهد که زبیر بیست و دو فرزند دارد: عبدالله، عاصم، عروه، منذر، مهاجر، خدیجه کبری، ام حسن و عایشه که مادرشان اسماء دختر ابوبکر بود. خالد، عمرو یا عمر،<sup>46</sup> حبیبیه، سوده، هند، که مادرشان امه دختر خالد بود. مصعب، حمزه، رمله، مادرشان رباب دختر انیف بود. عبیده و جعفر، فرزندان ام جعفر دختر مرثد بن عمرو بودند. زینب که مادرش ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط بود. خدیجه صغری، مادرش حلال دختر قیس است.<sup>47</sup> عبیدالله<sup>48</sup> که مادرش مشخص نیست و محمد.<sup>49</sup>

الف) عبدالله بن زبیر معروف‌ترین فرد آل زبیر است. کنیه‌های وی ابوبکر<sup>50</sup> و اباخیب<sup>51</sup> بود. او در قبا<sup>52</sup> در سال اول یا دوم هجری<sup>53</sup> یا شوال ماه بیستم هجرت متولد شد.<sup>54</sup> او نخستین فرزند مهاجران در مدینه بود و به هنگام تولدش بانگ تکبیر مسلمانان در مدینه پیچید، زیرا شایع شده بود، نسل مسلمانان مهاجر با سحر یهود، قطع شده است. پیامبر، کام او را با خرما باز کرد و ابوبکر به فرمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در گوش او اذان گفت.<sup>55</sup> او با پیامبر در شش<sup>56</sup> یا هفت<sup>57</sup> سالگی بیعت کرد. عبدالله را به تیزی، شجاعت، سخنوری و تدبیر ستوده‌اند.<sup>58</sup> با این حال بسیار بخیل،<sup>59</sup> سنگدل و بد زبان معرفی شده است.<sup>60</sup>

در کودکی در هنگام حجامت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وقتی آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شیشه خون را به او

دادند تا در جایی بریزد که کسی آن را نبیند، در کمال ناباوری شیشه خون را سرکشید. وقتی پیامبر ﷺ از عمل او آگاه شد، فرمود:

وای بر مردم از دست تو.<sup>61</sup>

در نهایت وی، در هفتاد و دو<sup>62</sup> یا هفتاد و سه سالگی کشته<sup>63</sup> و مصلوب شد.<sup>64</sup> جنازه او را به شفاعت مادرش، اسماء از دار پایین آوردند.<sup>65</sup> وقتی خبر مرگ عبدالله به شامیان رسید، از فرط شادی تکبیر گفتند.<sup>66</sup>

ابن سعد، شمار فرزندان عبدالله را دوازده پسر و پنج دختر می‌داند، اما گمان می‌رود که در شمارش اشتباه کرده است. زیرا خودش هیجده نفر را نام می‌برد.<sup>67</sup> عبده،<sup>68</sup> حمزه، خبیب به ضم خاء،<sup>69</sup> ثابت، عباد که مادرشان تماضر دختر منظور بود.<sup>70</sup> عامر، عبدالله، قیس، موسی،<sup>71</sup> رقیة<sup>72</sup> و بکر که مادر این دو عایشه دختر عثمان بن عفان بود.<sup>73</sup> ام حکیم، فاطمه و فاخنة که مادرشان حنتمة دختر عبدالرحمن بن الحارث بود.<sup>74</sup> و هاشم، عروة، ابوبکر، زبیر و ام حسن که مادر ام حسن، نفیسه دختر حسن بن علی<sup>75</sup> بود. در نقض این گزارش آمده است که عبدالله بن زبیر، پسری به نام بکر از ام حسن دختر امام حسن<sup>76</sup> داشت.<sup>77</sup> گمان می‌رود که ام حسن کنیه نفیسه بوده و این دو نام و لقب، از آن یک نفر است.<sup>78</sup> و عبدالله، شوهر ام حسن دختر امام حسن<sup>79</sup> بوده است. با توجه به آمار ارائه شده، عبدالله بن زبیر پانزده پسر و پنج دختر داشته است. تاریخ نگاران سرنوشت فرزندان عبدالله را چنین نوشته‌اند:

1- عروة بن عبدالله همراه پدرش در حمله حجاج به قتل رسید.<sup>80</sup>

2- خبیب بن عبدالله عقیم بود. از او خبرهای ناخوشایندی به ولید بن عبدالملک می‌رسید که ولید را خشمگین کرد و به فرماندارش عمر بن عبدالعزیز دستور داد، صد تازیانه به وی بزند. عمر او را تازیانه زد و بر پیکرش آب سردی ریخت. بر اثر این کار پس از مدتی خبیب در گذشت.<sup>81</sup> قتل او همواره، نقصی بر شخصیت عمر بن عبدالعزیز بود.<sup>82</sup>

3- عباد بن عبدالله، سه پسر به نام‌های محمد، صالح و یحیی داشت. عباد محدثی

معتمد و پر حدیث بود.<sup>83</sup> یحیی بن عباد یکی از فرزندان او، فقیه و محدث بود و ابن اسحاق، مورخ مشهور از او روایت می‌کرد.<sup>84</sup> نوه او یعقوب پسر یحیی والی صدقات آل زبیر بود.<sup>85</sup> و محمد بن یعقوب بن عبدالوهاب بن یحیی بن عباد، راوی بود.<sup>86</sup>

4- حمزة بن عبدالله، کنیه‌اش را ابوعمارہ نوشته‌اند. وی، فرزندان به نام‌های عماره، عباد، ابوبکر، یحیی، سلیمان، ام سلمه، عبدالواحد، هاشم، عامر، ابراهیم، عبدالحمید، امه الملک، ام حبيب و صالحه داشت. مادر ابوبکر و یحیی، ام قاسم دختر قاسم بن محمد بن جعفر بن ابی طالب، و مادر ام قاسم، ام کلثوم دختر حضرت زینب بود. حمزه در آغاز، حکمران بصره شد اما پدرش، او را عزل کرد.<sup>87</sup> بلاذری در این باره می‌نویسد:

حمزه والی عراق شد و با فاطمه دختر قاسم بن محمد بن جعفر بن ابی طالب

ازدواج کرد.<sup>88</sup>

5- ثابت بن عبدالله با کنیه اباحکمه،<sup>89</sup> فرزندان به نام‌های نافع، مصعب، خیب، بکیره، سعد، اسماء، حکیمه و رقیقه داشت.<sup>90</sup> ثابت را می‌توان از علاقه‌مندان به امام علی U دانست، چرا که بارها از او خواستند آن حضرت U را سب کند، اما چنین نکرد.<sup>91</sup> وی را لسان آل زبیر نامیدند. او در سال 177 یا 178 هـ ق در «سرغ» از ولایات شام در گذشت.<sup>92</sup> از فرزندان ثابت، مصعب بن ثابت فقیه در مدینه به سال 157 هـ ق در هفتاد و دو سالگی در گذشت.<sup>93</sup> عبدالله بن مصعب بن ثابت، هم‌گرایی نیکی با هارون الرشید داشت و عامل او در یمن بود. پسر این عبدالله؛ یعنی ابوبکر بکار، قصر معروفی به نام «مستقر» داشت.<sup>94</sup> او بعد از پدرش، کمتر از سیزده سال<sup>95</sup> فرماندار یمن شد. وی حاکمی ستم‌گر بود که پس از مرگش، مردم جهنم را برایش آرزو می‌کردند.<sup>96</sup> هم‌چنین، مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت، محدث<sup>97</sup> و نسب‌شناس در سال 136 هـ ق در گذشت.<sup>98</sup> از همین تیره، مغیره بن خیب بن ثابت، از خواص دربار منصور بود. نوه دیگر ثابت، یعنی زبیر بن خیب بن ثابت از اهل روایت بود. او در قیام نفس زکیه گوشه‌گیری اختیار کرد.<sup>99</sup> سرشناس‌ترین فرد از نوادگان ثابت، زبیر بن بکار بن عبدالله بن مصعب بن ثابت

- بود.<sup>100</sup> او را علامه و قاضی می‌گفتند.<sup>101</sup> و محدثی به نام<sup>102</sup> بود. زبیر بن بکار با آل علی و دشمنی می‌ورزید و به آنان ناسزا می‌گفت و از ترس شیعیان، به عراق نزد عمویش مصعب بن عبدالله گریخت.<sup>103</sup> او به حدی به جانبداری از خاندانش می‌پرداخت که تحت هیچ شرایطی حاضر نشد فضیلتی برای امام علی و در برابر ابوبکر نقل کند. وی پس از مرگ پدرش، به جای او حاکم مکه شد و متوکل او را به سمت قضاوت مکه و سامرا گماشت.<sup>104</sup> زبیر رابطه نزدیکی با الموفق عباسی داشت و کتاب *الموفقیات* را برای او نوشت.<sup>105</sup> او سرانجام نه روز مانده به پایان ذی‌القعدة 256 هـ ق در هشتاد و چهار سالگی<sup>106</sup> یا در سال 255 هـ ق، بر اثر سقوط از بام درگذشت.<sup>107</sup> معروف‌ترین فرد از نسل زبیر بن بکار، جعفر بن مصعب بن زبیر، قاری و نسب‌شناس مشهور است.<sup>108</sup>
- 6- ابوبکر بن عبدالله بن زبیر، پدر عبدالرحمن بود. از وی نیز روایت‌هایی نقل شده است.<sup>109</sup>
- 7- هاشم بن عبدالله به زبیر از سوارکاران سپاه پدرش بود.<sup>110</sup> روایت‌هایی نقل شده است.<sup>111</sup>
- 8- عامر بن عبدالله بن زبیر با کنیه اباحارث، صاحب فرزندی به نام‌های، عتیق، عبدالله، حارث، عایشه، ام عثمان کبری و ام عثمان صغری بود. او را عابدی فاضل و در عین حال، محدثی مورد اطمینان و کم حدیث می‌دانند.<sup>112</sup> یزید بن عبدالملک دختر او را خواستگاری کرد، اما او نپذیرفت.<sup>113</sup> ابراهیم بن هشام، خانه عامر را خراب کرد و این امر موجب شد که عامر همیشه پس از نماز وی را لعن و نفرین کند. پسرش، عتیق بن عامر در واقعه قدیه به قتل رسید.<sup>114</sup> عامر در اواخر دوره هشام بن عبدالملک از دنیا رفت.<sup>115</sup>
- 9- موسی بن عبدالله بن زبیر، فرزندی در مدینه داشت. از نژاد او، صدیق بن موسی را مرد شریفی می‌دانند.<sup>116</sup> ابراهیم بن موسی بن صدیق بن موسی<sup>117</sup> و عتیق بن یعقوب بن صدیق<sup>118</sup> فقیه بودند.
- 10- عبدالله بن عبدالله بن زبیر، بسیار به پدرش شبیه بود.<sup>119</sup>



- 11- عبده بن عبدالله بن زبیر، یکی از نوادگانش به نام ابوذر عبدالصمد بن احمد بن حسین بن علی بن محمد بن یحیی بن عبده بن عبدالله بن زبیر، قاری و محدث بود که بعد از سال 350 هجری درگذشت.<sup>120</sup>
- 12- قیس بن عبدالله، پسری به نام عبدالله داشت. از او و نسلش خبری یافت نشد.<sup>121</sup>
- 13- زبیر بن عبدالله در حمله سپاه عبدالملک کشته شد.<sup>122</sup>
- (ب) عروه بن زبیر، متولد سال<sup>123</sup> 23 یا 24 یا 26 هـ ق و تقریباً هم‌سن برادر زاده‌اش خبیب بن عبدالله بود.<sup>124</sup> او را محدثی پر روایت و فقیه<sup>125</sup> گفته‌اند. کنیه‌اش اباعبدالله بود. او، شوهر خواهر مروان بن حکم بود و ارتباط خوبی با عبدالملک مروان داشت.<sup>126</sup> عروه، زمانی را به هم‌دمی علی بن حسین U گذراند،<sup>127</sup> اما کینه امیرالمؤمنین علی U را به دل داشت.<sup>128</sup> درباره او می‌گویند که علاقه زیادی به شرکت در کارهای سیاسی نداشت.<sup>129</sup> بنابراین بصره را برای زندگانی انتخاب کرد و پس از آن، هفت سال به مصر رفت و در آن جا ازدواج کرد.<sup>130</sup> گویا این مطلب مربوط به عصر زمامداری ابن عباس در دوران حکومت امیرالمؤمنین علی U در بصره است.<sup>131</sup>
- او در تمام مدت نه سال خلافت عبدالله، در کنارش بود. حتی بعد از مرگ عبدالله، اموال زیادی را برداشت و به مدینه گریخت و از آن جا نزد عبدالملک رفت و با او بیعت کرد.<sup>132</sup> عروه بر پیکر عبدالله نماز خواند.<sup>133</sup> از فعالیت‌های عمرانی او، حفر چاهی در مدینه بود که به نامش ثبت شد.<sup>134</sup> سرانجام عروه در روز جمعه‌ای<sup>135</sup> در سال 94 هـ ق، در حوالی ریزه از دنیا رفت و همان جا دفن شد.<sup>136</sup>
- نسل عروه از طریق فرزندانش، عبدالله، محمد، یحیی، عثمان، عمر، مصعب، عبیدالله، هشام.<sup>137</sup> عمرو،<sup>138</sup> زبیر،<sup>139</sup> ابوبکر، ام کلثوم، عایشه، ام عمرو، خدیجه، ام یحیی و اسماء ادامه پیدا کرد.<sup>140</sup>
- برای معرفی افراد سرشناس این نسل، می‌توان به این افراد اشاره کرد: 1- عبدالله بن عروه، کنیه‌اش ابابکر.<sup>141</sup> و فردی سخنور<sup>142</sup> بود. فرزند او، مصعب بن عبدالله بن عروه

محدث بود. از همین نژاد، عامر بن صالح بن عبدالله بن عروه را فقیهی محدث، روایت‌گری شاعر و نسب‌شناس می‌دانند. پسرش، زبیر بن عامر، قاری بود. هم‌چنین، عمر بن عبدالله بن زبیر بن عامر محدث بود.<sup>143</sup> از این خاندان، صالح بن عبدالله بن عروه در واقعه قدید به قتل رسید. برادر وی عمر بن عبدالله فقیه بود.<sup>144</sup> 2- عثمان بن عروه سخنور بود. 3- یحیی بن عروه محدث کم حدیث<sup>145</sup> و آگاه به علم نسب بود. او به امر هشام بن عبدالملک، آن قدر تازیانه خورد تا جان سپرد. عبدالله بن محمد بن یحیی بن عروه محدث بود.<sup>146</sup> 4- عمرو بن عروه، همراه عمویش عبدالله بن زبیر به قتل رسید. 5- عبیدالله بن عروه راوی بود. زهری از او و یحیی بن عروه حدیث نقل می‌کرد. 6- هشام بن عروه، ابامندر فقیه مبرزی بود که به سال 146 هـ ق در بغداد از دنیا رفت.<sup>147</sup> از فرزندان او زبیر بن هشام بن عروه راوی بود.<sup>148</sup> 7- محمد بن عروه، با آن که برخی او را عقیم دانسته‌اند،<sup>149</sup> اما می‌توان نام هشام بن محمد بن عروه را در شمار راویان دید.<sup>150</sup> ج) منذر بن زبیر با کنیه اباعثمان<sup>151</sup> شاخه دیگری از زبیریان است. او با امویان ارتباط نزدیکی داشت و هدیه‌ای صد هزار درهمی از حکومت یزید دریافت کرد.<sup>152</sup> با تشکیل حکومت زبیریان در جبهه آنان قرار گرفت و سرانجام در حمله حجاج، به همراه برادرش عبدالله به قتل رسید. فرزندان منذر عبارتند از: معاویه،<sup>153</sup> محمد، عاصم، ابراهیم و عبیدالله،<sup>154</sup> یا عبدالله، ابو عبیده، عمر،<sup>155</sup> عبدالرحمن، قریبه، عمرو، عون و فاطمه.<sup>156</sup>

منابع تاریخی سرنوشت فرزندان او را به شرح زیر معرفی می‌کنند:

- 1- معاویه بن منذر، همراه عبدالله بن زبیر به قتل رسید.<sup>157</sup> 2- محمد بن منذر، مادر او، حفصه دختر عبدالرحمن بن ابوبکر بود.<sup>158</sup> او مورد احترام مردم روزگار خود بود.<sup>159</sup> وی پسرانی به نام‌های عبیدالله،<sup>160</sup> فلیح<sup>161</sup> و محمد داشت. محمد در قیام نفس زکیه شرکت کرد. او محدثی نیک‌کردار بود.<sup>162</sup> 3- عمرو بن منذر، داماد امام حسن مجتبی<sup>163</sup> و شوهر ام سلمه بود.<sup>164</sup> عبدالله بن منذر بن عمرو بن منذر بن زبیر محدث بود.<sup>165</sup> 4- عاصم بن

منذر، دو تن از پسران او؛ یعنی زبیر و عمر، در قیام ابراهیم بن عبدالله در بصره شرکت کردند.<sup>166</sup> از همین طبقه، ابوعبدالله بن زبیر،<sup>167</sup> یا ابوعبدالله زبیر<sup>168</sup> بن احمد بن سلیمان بن عاصم بن منذر بن زبیر، فقیه شافعی مذهب و محدثی به نام در بصره بود.<sup>169</sup> و کتاب کافی را در فقه نگاشت.<sup>170</sup> 5- ابوبکر پسر منذر در حمله سپاه عبدالملک به مکه کشته شد.<sup>171</sup> 6- فاطمه دختر منذر بن زبیر، زنی محدث و همسر هشام بن عروه بن زبیر بود.<sup>172</sup>

د) مصعب بن زبیر با کنیه اباعیسی، به سخاوت معروف بود.<sup>173</sup> او را حاکم عراقین می‌گفتند.<sup>174</sup> وی ابتدا کارگزار عبدالله در مدینه بود.<sup>175</sup> و سپس عامل او در عراق شد.<sup>176</sup> برخی او را نخستین ضرب کننده سکه اسلامی می‌دانند که به فرمان برادرش،<sup>177</sup> در عراق به سال 70 هـ ق<sup>178</sup> سکه ضرب کرده است.<sup>179</sup> اما برخی ضرب نخستین سکه اسلامی را به سال 40 هـ ق و به فرمان امیرالمؤمنین حضرت علی ع می‌دانند.<sup>180</sup>

مصعب در حمله عبدالملک به عراق در سال 71 هـ ق<sup>181</sup> در روز سه‌شنبه، 13 جمادی اول سال 72 هـ ق<sup>182</sup> یا پنج‌شنبه، 15 جمادی اول همان سال<sup>183</sup> در حالی که 35،<sup>184</sup> 36،<sup>185</sup> 40، یا 45<sup>186</sup> سال داشت در باجمیرا<sup>187</sup> یا مسکن<sup>188</sup> کشته شد. مصعب شوهر سکینه دختر امام حسین ع بود.<sup>189</sup> او پیشتر، آرزوی ازدواج با سکینه را داشت.<sup>190</sup> حاصل این ازدواج دختری به نام رباب<sup>191</sup> یا فاطمه بود.<sup>192</sup>

فرزندان مصعب عبارتند از: عیسی اکبر، عیسی اصغر، عاصم، منذر، سکینه، رباب،<sup>193</sup> عکاشه، عمر، جعفر، حمزه، محمد، خضیر که به او مصعب<sup>194</sup> یا ابراهیم نیز گفته‌اند.<sup>195</sup> ابن حزم، مصعب و ابراهیم را دو نفر دانسته و سعد را به شمار فرزندان مصعب می‌افزاید.<sup>196</sup>

افراد مشهور این تیره عبارتند از: 1- عیسی اکبر، او به همراه پدرش در حمله سپاه عبدالملک کشته شد.<sup>197</sup> 2- عکاشه، در واقعه دجیل گریخت و جان بدر برد.<sup>198</sup> مصعب بن عکاشه، او در واقعه قدید به دوران مروان بن محمد به دست خوارج به قتل رسید.<sup>199</sup> 3- جعفر بن مصعب بن زبیر، او شوهر ملیکه<sup>200</sup> دختر حسن بن علی ع<sup>201</sup> بود. و از او صاحب پسری به نام حمزه شد. این حمزه با پسرش عماره در واقعه قدید کشته شدند.<sup>202</sup> بعضی

حمزه‌ای که در واقعه قدید کشته شد را فرزند مصعب می‌دانند، نه نوه‌اش.<sup>203</sup> گفته می‌شود، حمزه شراب خوار بود و به همین سبب، حد خورده است.<sup>204</sup> از این خاندان، ابراهیم بن حمزه بن محمد بن مصعب را محدثی مطمئن می‌دانند.<sup>205</sup> هم چنین، ام خالد دختر حمزه بن مصعب، همسر امام سجاد<sup>206</sup> بود. 4- ابراهیم بن مصعب (خضیر) در قیام نفس زکیه شرکت کرد و به قتل رسید.<sup>207</sup>

ه) عمرو بن زبیر در میان آل زبیر در وابستگی‌های بین خاندانی از بقیه ممتازتر است. عمرو، بزرگ‌زاده‌ای خوش سیما،<sup>208</sup> ولی خود پسند بود که به همراهی بنی امیه<sup>209</sup> به جنگ عبدالله، برادرش رفت و به دست عبدالله کشته شد.<sup>210</sup> درباره چگونگی مرگش نوشته‌اند: عبدالله پس از دستگیری عمرو، او را بر در مسجدالحرام عریان کرد و آن قدر تا زیانه زد تا جان باخت.<sup>211</sup> و سپس مصلوبش نمود.<sup>212</sup>

و فرمانده پلیس مدینه از جانب یزید بود.<sup>213</sup> و به دستور عمرو بن سعید، پس از خروج امام حسین<sup>214</sup> و عبدالله بن زبیر از مدینه، خانه‌های بنی هاشم و آل زبیر را در مدینه خراب کرد. پیش‌تر او با معاویه همکاری داشت. یک‌بار، نامه‌ای جعلی از زبان معاویه، خطاب به مروان برای دریافت مالی نوشت و مروان، آن مال را به او پرداخت. پس از مدتی، معاویه از جریان با خبر شد و دستور داد او را به زندان انداخته و مبلغ مذکور را از او بگیرند. در نهایت، عبدالله برخلاف میل باطنی‌اش بدهی او را پرداخت کرد.<sup>215</sup> از عمرو بن زبیر روایت‌هایی نقل شده است.<sup>216</sup>

فرزندان عمرو عبارتند از: 1- سوید از اهل حدیث بود.<sup>217</sup> 2- عبدالله همراه سعید بن عاص در حمله به گیلان و طبرستان شرکت کرد.<sup>218</sup> او به شدت با حکومت عمویش، عبدالله بن زبیر مخالف بود.<sup>219</sup> 3- ام عمرو، دختر عمرو بن زبیر و همسر عبدالله پسر امام سجاد<sup>220</sup> بود. 4- ولید بن عمرو بن زبیر بن عمرو بن زبیر، فرد سرشناسی بود که کتاب *الموطاء* پیشوای مالکیان را باب‌بندی کرد.<sup>221</sup>

و) خالد بن زبیر، فرماندار زبیریان در یمن بود.<sup>222</sup> فرزندان او عبارتند از: محمد اکبر،

رمله، محمد اصغر، موسی، ابراهیم، زینب، سلیمان، ام سلیمان، نبیه، همینه، خالد، هند، ام عمرو،<sup>223</sup> عثمان،<sup>224</sup> و مغیره.<sup>225</sup>

1- خالد بن عثمان بن خالد، در قیام نفس زکیه شرکت کرد و به قتل رسید.<sup>226</sup> 2- محمد بن خالد، پسر او، عثمان به دلیل شرکت در قیام محمد بن عبدالله در سال 145 هـ ق، به سرنوشت پسر عمویش دچار شد.<sup>227</sup> پسر این عثمان؛ یعنی محمد، راوی بود.<sup>228</sup> سعید بن محمد بن خالد در واقعه قدید کشته شد.<sup>229</sup> از این نسل، سلیمان بن محمد بن خالد محدث بود.<sup>230</sup> جعفر بن محمد بن خالد، نیز راوی بود.<sup>231</sup> محمد بن محمد بن خالد روایت می‌کرد.<sup>232</sup> 3- مغیره بن خالد، پسرش خالد حدیث می‌گفت.<sup>233</sup> 4- موسی بن خالد، یکی از پسران او در حادثه قدید کشته شد.<sup>234</sup>

ز) عبیده پسر زبیر، دومین کارگزار برادرش در مدینه بود که بعدها عزل شد.<sup>235</sup> او در میانه جنگ برادرانش عبدالله و عمرو، از عمرو خواست که در پناهِش نزد عبدالله بیاید تا برای او امان بگیرد، اما عبدالله شفاعت عبیده را نپذیرفت و عمرو را زندانی کرد.<sup>236</sup>

افراد مشهور این تیره عبارتند از: 1- منذر که شوهر فاطمه دختر امیرالمؤمنین علی (ع) بود و از ایشان دارای دو پسر به نام‌های عثمان و کبره<sup>237</sup> یا کثیره<sup>238</sup> یا کنده<sup>239</sup> شد. 2- ابوبکر بن عبیده سفیه بود.<sup>240</sup> 3- زینب تنها دختر او بود.<sup>241</sup>

ح) حمزه بن زبیر، همراه برادرش عبدالله کشته شد، در حالی که فرزندی نداشت.<sup>242</sup> برخلاف این گزارش، می‌گویند، حمزه پسری به نام عماره داشت که عقیم در گذشت.<sup>243</sup> البته، نام عباد بن حمزه را در میان راویان می‌توان دید.<sup>244</sup>

ط) جعفر فرزند دیگر زبیر است که بعد از وفات پیامبر ﷺ به دنیا آمد و از عروه کوچکتر بود.<sup>245</sup> وی از جوان مردان قریش و شاعر بود.<sup>246</sup> فرزندان جعفر بیست و چهار نفرند که ایشان را چنین نام می‌برند: محمد، ام حسن، حماده، ثابت، یحیی، صالح، هند، ام سلمه، شعیب، آدم، عمر، نوح، ام صالح، عایشه، ام حمزه، یعقوب، فاطمه، ام عبیده، ام عبدالله، ام زبیر، سوده، مریم، ام عروه و عایشه. جعفر در اواخر حکومت سلیمان بن

عبدالملک درگذشت.<sup>247</sup>

محمد مشهورترین پسر اوست.<sup>248</sup> که فرزندی به نام‌های ابراهیم و زینب داشت.<sup>249</sup> محمد از عمویش عروه<sup>250</sup> و عباد بن عبدالله بن زبیر حدیث نقل می‌کرد.<sup>251</sup> ی) عبیدالله بن زبیر عامل عبدالله در مدینه است.<sup>252</sup> نام دو پسر او، عمر<sup>253</sup> و عامر در تاریخ بیان شده است. از این نسل، حمزه بن محمد بن حسن بن محمد بن علی بن محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن عامر بن عبیدالله سرشناس‌ترین فرد است که راوی بود و در سال 489 هـ ق درگذشت.<sup>254</sup>

ک) محمد بن زبیر، راوی گزارش‌های تاریخی بود.<sup>255</sup> فرزند او، منذر بن محمد در قیام نفس زکیه شرکت کرد.<sup>256</sup> نوه محمد، فردی به نام عبدالله بن زبیر بن محمد بود که حدیث می‌گفت.<sup>257</sup>

ل) عاصم بن زبیر، بنابر گزارش ابن قتیبه و مقدسی، در نوجوانی درگذشت.<sup>258</sup> اما بر اساس گزارش ابن حجر، وی نوجوانی را سپری کرد و از او روایت نموده‌اند.<sup>259</sup> مورخان درباره سرنوشت دختران زبیر می‌نویسند:

- 1- خدیجه کبری، نخست همسر عبدالله بن ابی ربیع بود و پس از او، همسر جبر بن مطعم شد. او، بار دیگر با عبدالله بن ابی ربیع ازدواج کرد و پس از آن همسر عبیدالله بن سائب شد.<sup>260</sup> بلاذری او را زن ابی یسار بن شیبه می‌داند.<sup>261</sup>
- 2- ام حسن، همسر عبدالرحمن بن حارث بن هشام گردید.<sup>262</sup>
- 3- عایشه با ولید بن عثمان ازدواج کرد.<sup>263</sup>
- 4- سوده، همسر عمرو بن سعید بن عاص شد.
- 5- هند، نخست همسر عبدالملک بن عبدالله بن عامر و سپس همسر عباس بن عبدالله بن عباس شد.<sup>264</sup>

### خلافت عبدالله: آغاز فرمانروایی زبیریان

آل زبیر، نیازمند پیشینه‌ای پر افتخار برای اقبال عمومی، امکانات و منابع لازم مالی

برای تأسیس حکومت بودند. به همین سبب ایشان کوشیدند با برجسته‌نمایی نقش زبیر در تاریخ اسلام و متمایل کردن عایشه همسر پیامبر ﷺ به خود، زمینه تأسیس حکومت را فراهم سازند. افزون بر آن، بهره‌گیری از عنوان‌های افتخارآمیز زبیر، مانند «حواری رسول خدا» و پشتیبانی عایشه از عبدالله، آنان را در رسیدن به حکومت یاری می‌کرد.

تفاخر زبیریان به لقب «حواری رسول الله»<sup>265</sup> و نامیده شدن زبیریان به لقب «فرزند حواری رسول»<sup>266</sup> کمک مؤثری به کسب جایگاهی اجتماعی، برای آل زبیر بود. زبیر زادگان، به این که جدشان ابوبکر،<sup>267</sup> اسماء مادرشان، صفیه مادر بزرگ، عایشه خاله و خدیجه [س] عمه ایشان بود، مباهات می‌کردند.<sup>268</sup> پیش‌تر خود زبیر، در شعری انتساب فرزندان را به ابوبکر مبارک می‌شمرد.<sup>269</sup>

در این میان علاقه زیاد عایشه به عبدالله بن زبیر، قابل تأمل است. بر اساس این علاقه، وی کنیه ام عبدالله را برگزید.<sup>270</sup> عایشه اطمینان خاصی به عبدالله داشت. در حادثه پارس کردن سگ‌های حوآب به عایشه، عبدالله پنجاه نفر را گرد آورد که شهادت دروغ دادند که این جا حوآب نیست و عایشه به او اعتماد کرد.<sup>271</sup> عبدالله بن عمر درباره نسبت فکری عایشه و عبدالله می‌گفت:

*عایشه مغلوب رأی و نظر عبدالله بن زبیر است.*<sup>272</sup>

شاهدی دیگر بر علاقه فراوان عایشه به عبدالله، این است که پس از جنگ جمل، وقتی به عایشه خبر دادند، عبدالله زنده است، به آورنده این خبر ده هزار درهم مزدگانی داد.<sup>273</sup> پس ادعای این که عایشه در خدمت خط فکری عبدالله بود، سخن گزافی نیست.

عبدالله خود را از پدرش به خلافت سزاوارتر می‌دانست و بر آن بود که عثمان در یوم الدار به او وصیت کرده است.<sup>274</sup> علاوه بر آن عبدالله خود را فردی از اهل بیت معرفی می‌کرد.<sup>275</sup> زبیریان او را شبیه‌ترین فرد به ابوبکر معرفی می‌کردند تا از این رهگذر، اقبال عمومی به او بیشتر شود.<sup>276</sup> و مردم را به خلافت عبدالله فرا می‌خواندند.<sup>277</sup>

مورخان دیدگاه‌های متفاوتی، درباره روند قدرت یابی آل زبیر دارند؛ گروهی بنی زبیر را

فرزندان واقعه حره می‌دانند؛<sup>278</sup> چرا که این فاجعه کمک فراوانی به قدرت‌یابی عبدالله کرد. او توانست با نكوهش یزید در این حادثه، به عنوان شخصیتی مقبول جلوه کند. هم‌چنین این فاجعه، موقعیت اجتماعی امویان را به شدت نزول داد و پایگاه مردمی زبیریان در مکه مستحکم شد و عبدالله به کرسی خلافت تکیه زد. در مقابل این رأی برخی بر این باورند که عبدالله پیش از مرگ یزید، ادعای خلافت نداشت.<sup>279</sup> و پس از مرگ او خواستار خلافت شد.<sup>280</sup>

در روزگار یزید، او نمایندگانی برای بیعت گرفتن از عبدالله فرستاد.<sup>281</sup> نخستین کارگزار یزید در مکه، به سبب سخت نگرفتن به عبدالله برکنار شد.<sup>282</sup> فرماندار بعدی حارث مخزومی بود که پس از کش و قوس‌های فراوان، عبدالله از پیشنهادی او جلوگیری کرد.<sup>283</sup> و او نیز از مکه گریخت.<sup>284</sup> پس از این حادثه، یزید لشکری را به جنگ عبدالله فرستاد.<sup>285</sup>

یکی از عوامل مهم موفقیت عبدالله، اموال فراوان پدرش بود. اموال بی‌کران زبیر در گزارش‌های تاریخی چنین وصف می‌شود. سرزمینی با ارزشی بالغ بر یک میلیون و ششصد هزار درهم،<sup>286</sup> خانه‌هایی در بصره، زمین‌هایی در مصر، کوفه و اسکندریه،<sup>287</sup> ملک غابه، یازده خانه در مدینه،<sup>288</sup> پنجاه هزار دینار نقد، هزار اسب، هزار غلام و کنیز<sup>289</sup> و بنا بر نقلی چهل میلیون<sup>290</sup> و بنابر گزارش دیگری پنجاه و یک یا پنجاه و دو میلیون.<sup>291</sup> این اموال فراوان، کمک خوبی برای یارگیری زبیریان بود به ویژه آن که قسمت عظیمی از این اموال به عبدالله رسید، چرا که زبیر در هنگام مرگ، ثلث اموال خود را پس از اخراج دیون به عبدالله بخشید.<sup>292</sup> هم‌چنین، سایر دارایی‌های زبیر در اختیار او بود. هنگامی که بنی زبیر تقاضای ارث پدرشان را کردند، عبدالله به آنان گفت: «تا چهار حج صبر می‌کنیم، سپس اموال را تقسیم می‌کنیم.»<sup>293</sup>

عبدالله خود نیز، اموالی را در اقطاع داشت. ابوبکر ملک سلع و ناحیه‌ای از مبلغ را در تیول او در آورد.<sup>294</sup> در آغاز خلافت عبدالله، مقدار قابل توجهی از این اموال در اختیارش



بود. این میزان دارایی، توانایی فراوانی برای جذب نیرو و کسب توان نظامی به اردوگاه آل زبیر بخشید.

فاصله مرگ زبیر تا حکومت عبدالله بیست و نه سال است اما حضور عایشه تا سال 58 هـ ق در کنار عبدالله، از مواردی است که نمی‌توان به راحتی از کنار آن گذشت. فاصله مرگ عایشه تا زمان آغاز دعوت آل زبیر، یعنی اول جمادی ثانی سال 64 هـ ق<sup>295</sup> تنها شش سال است. گمان می‌رود توجه خاص عایشه به خواهر زادگانش بیشترین مشروعیت را به ایشان بخشید و این کمک بزرگی به عبدالله در کسب پایگاهی مردمی بود.

به هر حال، با عبدالله بن زبیر در هفتم یا نهم<sup>296</sup> یا بیست و سوم رجب سال 64 هـ ق بیعت شد.<sup>297</sup> با توجه به سخن دمیری، گمان می‌رود که برخی او را خلیفه ششم می‌شمرده‌اند.<sup>298</sup> این سخن دور از حقیقت نیست، زیرا چیزی نمانده بود که برای همیشه، خلافت از مروانیان به او منتقل شود.<sup>299</sup>

از نخستین کارهای عبدالله، تخریب کعبه در جمادی‌الثانی سال 64 هـ ق و ساخت آن بر اساس حدیث عایشه بود. او برای خانه دری شرقی و دری غربی قرار داد و به عباد پسرش امر کرد، برای آن که تمام افتخار نصب حجرالاسود از آن آل زبیر باشد، زمانی که مردم به امامت وی نماز می‌خوانند حجرالاسود را نصب کند تا کسی در این کار سهیم نشود. عباد چنین کرد، اما مردم پس از آگاهی از این عمل، ناراحت شده آن را فریب کاری دانستند.<sup>300</sup>

عبدالله نخستین کسی است که کعبه را با دیباج<sup>301</sup> یا قباطی<sup>302</sup> پوشانید. عده‌ای کارهای او را در مکه، باعث سنگ‌باران خانه کعبه می‌دانند و در روایتی مذمت آمیز رسول اکرم ﷺ از سوختن خانه کعبه به دست مردی از آل زبیر خبر می‌دهد.<sup>303</sup>

با استحکام نسبی حکومت زبیریان به سبب حضور شیعیان در کوفه، ایشان توجه خاصی به این شهر کردند. فرمانداران ابن زبیر در کوفه به ترتیب عبارتند از: عامر بن مسعود<sup>304</sup> عبدالله بن یزید خطمی<sup>305</sup> و عبدالله بن مطیع که وی از 25 رمضان سال 65

ه ق حاکم ابن زبیر بر کوفه شد،<sup>306</sup> ولی مختار در 14 ربیع‌الاول سال 66 ه ق در کوفه قیام کرد و او را از شهر بیرون کرد.<sup>307</sup> پیش از این حادثه، مختار با ابن زبیر بیعت کرده بود.<sup>308</sup>

با قیام مختار، عبدالله برادرش مصعب بن زبیر را در سال 68 ه ق به عراق فرستاد. مصعب برای تصرف کوفه بارها با مختار جنگید. عبیدالله بن علی U به یاری مصعب آمد و علیه مختار در کوفه سخنرانی می‌کرد. در یکی از این پیکارها، مختار در حالی که بیمار بود، به دست یاران مصعب در نبردی سخت به قتل رسید.<sup>309</sup> و عراق به متصرفات زبیریان افزوده شد.

وسعت فرمانروایی زبیریان، شامل بخشی از شام.<sup>310</sup> حمص،<sup>311</sup> اهواز،<sup>312</sup> فارس،<sup>313</sup> اصفهان،<sup>314</sup> ری،<sup>315</sup> حجاز، عراق، مصر،<sup>316</sup> یمن و خراسان،<sup>317</sup> بوده است. هم چنین، بنی زبیر هشت سال امیر حج بودند.<sup>318</sup>

حکومت زبیری در سرکوبی مخالفان مشهور بود. برای نمونه، مره بن حکان تمیمی را که آل زبیر را شتم کرده بوده، به فرمان مصعب بن زبیر گردن زدند.<sup>319</sup> از اشعار سعید بن عبدالرحمن بن حسان بن ثابت بر می‌آید که زبیریان هنگام تصرف کوفه، بسیاری را از دم تیغ گذراندند.<sup>320</sup> بر اساس گزارش‌های تاریخی، مصعب پس از تسخیر کوفه تمامی یاران مختار را که حدود هفت هزار بودند، یک به یک کشت.<sup>321</sup> و حتی، زن مختار را دست بسته گردن زد.<sup>322</sup>

پیش از مختار، توابین نیز، یکی از اهداف مهم قیام خود را اخراج بنی زبیر از کوفه اعلام کردند.<sup>323</sup> و با آنان مخالف بودند. در کارنامه نظامی آل زبیر، جنگ با خوارج،<sup>324</sup> و بنی امیه،<sup>325</sup> ثبت شده است. مورخان، جنگ‌های زبیریان با خوارج، را بسیار بزرگ توصیف می‌کنند.<sup>326</sup> هم چنین مختار به نمایندگی از شیعیان بارها با آل زبیر جنگید.<sup>327</sup>

سرانجام زمان افول زبیریان فرا رسید. آغاز از هم پاشیدگی ایشان با کشته شدن مصعب همراه بود. این امر در حالی اتفاق افتاد که آل زبیر به دوام حکومتشان امیدوار

بودند.<sup>328</sup> حکومت زبیریان، پس از شش ماه و هفده روز<sup>329</sup> یا هفت ماه<sup>330</sup> یا هشت ماه و هفده روز،<sup>331</sup> محاصره، در حالی که حمزه و خیب دو فرزند عبدالله او را رها کرده و به امان خواهی نزد حجاج رفتند.<sup>332</sup> با کشته شدن عبدالله به دست حجاج بن یوسف پایان یافت. آل زبیر نه سال و ده روز بر مسند خلافت تکیه زده بودند.<sup>333</sup>

پس از کشته شدن عبدالله بن زبیر، عبدالله بن خازم فرماندار زبیری خراسان، سر عبدالله را که عبدالملک برایش فرستاده بود، پس از غسل و حنوط و کفن به مدینه فرستاد.<sup>334</sup> این ماجرا، پایان کار نظامی زبیر زادگان نبود. ایشان، گاهی در حوادث بعدی تاریخ اسلام نقش آفرین بودند. برای نمونه، در واقعه قدید در سال 130 هجری، دوازده نفر از این خاندان کشته شد.<sup>335</sup>

نکته قابل توجه این است که، برای اولین بار در تاریخ اسلام، مکه در دوره زبیریان پایتخت حکومت اسلامی شد. ایشان نفوذ فراوانی در مکه داشتند، به گونه‌ای که یکی از درهای مسجدالحرام را «باب بنی زبیر» می‌نامیدند.<sup>336</sup>

بعدها این خاندان در مصر به جایگاه بلندی دست یافت. به سبب نفوذ آل زبیر در مصردوره فاطمی، مدتی دروازه «ابن عرب» را در قاهره «باب بنی زبیر» می‌گفتند.<sup>337</sup> این نفوذ در مصر پس از آن بود که تیره‌هایی از زبیریان در مصر ساکن شدند.

فرزندان عبدالله بن زبیر، در شهر بهنساویه مصر با نام‌های «بنو نصّاره»،<sup>338</sup> «بنو مصلح»، «بنو بدر»، «بنو رمضان» و نسل مصعب در مصر به جماعت «محمد بن وراق» و بنی عروه با نام «بنی غنی» شناخته می‌شدند محل سکونت بیشتر آنها، شهر بهنساء و حوالی آن بود. عده‌ای از آنها به کشاورزی پرداخته<sup>339</sup> و نیز برخی از ایشان ساکن صعید بودند.<sup>340</sup> گمان می‌رود، کوچ جمعی از زبیریان به مصر به سبب وجود زمین‌ها و خانه‌های زبیر در مصر بود.

### آل زبیر و نهضت نشر حدیث

فرزندان زبیر در نقل حدیث، تلاش فراوانی کردند. آنها برخلاف سیره منسوب به زبیر

در نقل حدیث، دست خود را در روایت‌گری باز گذاشتند. زبیر مدعی بود که همواره در کنار پیامبر ﷺ قرار داشت، با این حال زمانی که از او پرسیدند: چرا مانند دیگران از پیامبر ﷺ حدیث نقل نمی‌کنی؟ پاسخ داد: ترس از دروغ بستن به رسول الله، دلیل عدم نقل حدیث از سوی من است. چرا که پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس به من حدیثی دروغ، به عمد یا به سهو نسبت دهد، برای خود نشیمن گاهی در آتش فراهم کرده است.<sup>341</sup>

با این که زبیر، ادعا می‌کرد از پیامبر ﷺ حدیث نقل نمی‌کند، اما احادیثی از پیامبر ﷺ را می‌توان یافت که راوی آنها زبیر است.<sup>342</sup> بر خلاف روش زبیر، بیشترین کار فرهنگی فرزندان، پرداختن به روایت است زبیریان در نقل حدیث، گوی سبقت را تقریباً از همه ربودند. با توجه به شمار راویان این طایفه می‌توان گفت، ایشان حتی از خاندان پیامبر ﷺ؛ یعنی بنی هاشم در نقل روایت پیشی گرفتند. وجود 261 راوی در خاندان<sup>343</sup> بیان‌گر گستردگی در عین پراکندگی و انسجام روایی محدثان زبیری در میان مسلمانان است. جریان نشر حدیث به دست این خاندان تا آن جا پیشرفت که، جاحظ از این که دفترهای عالمان از سخنان فرزندان زبیر انباشته شده، اظهار تعجب کرد.<sup>344</sup>

در این خاندان، حتی موالی نیز روایت نقل می‌کردند و افراد مطمئنی به حساب می‌آمدند. تا آن جا احمد بن حنبل، از موالی آل زبیر حدیث نقل می‌کرد.<sup>345</sup> بندگان محدث آل زبیر عبارتند از: وهب بن کیسان، بنده عبدالله بن زبیر<sup>346</sup> که در سال 127 هـ ق در گذشت.<sup>347</sup> یزید بن رومان<sup>348</sup> در گذشته به سال 130 هـ ق، کثیر الحدیث<sup>349</sup> و راوی کتاب مغازی عروة بن زبیر است.<sup>350</sup> اسماعیل بن ابی حکیم<sup>351</sup> کم حدیث بود و در سال 30 هـ ق در گذشت.<sup>352</sup> ابی یحیی که از شخص زبیر حدیث نقل کرده است.<sup>353</sup> ابی محمد،<sup>354</sup> موسی بن عقبه متوفی 142 هـ ق،<sup>355</sup> کم حدیث بود.<sup>356</sup> اسماعیل بن ابراهیم بن عقبه مطرقی، برادر زاده موسی بن عقبه<sup>357</sup> ابو محمد رباح نوبی،<sup>358</sup> برد،<sup>359</sup> نافع،<sup>360</sup>

یحسن بن ابی موسی مدنی،<sup>361</sup> مصعب بن سلیم،<sup>362</sup> یعلی بن شیبب،<sup>363</sup> ورش مقری (110 - 177 هـ ق) که امام قاریان مصر بود.<sup>364</sup> ابوداود بصری حافظ،<sup>365</sup> حمید بن قیس عرج که پر روایت بود.<sup>366</sup> ابی حبیب،<sup>367</sup> یعلی مکی،<sup>368</sup> احمد بن ابراهیم بن احمد بن عطیه،<sup>369</sup> عمرو بن دینار بصری معروف به قهرمان آل زبیر<sup>370</sup> (قهرمان؛ به معنی مخزن دار<sup>371</sup> یا وکیل)<sup>372</sup> و خارجه پسر فلیح مکی که مداح آل زبیر بود.<sup>373</sup> علاوه بر ایشان از ام عطا کنیز زبیر بن عوام، نیز روایت‌هایی نقل شده است.<sup>374</sup>

آل زبیر تلاش زیادی کردند تا از زبیر، شخصیتی ویژه در تاریخ اسلام بسازند. بنابراین اقدام به جعل گسترده حدیث کردند اما عدم دقت کافی در جعل حدیث، بخشی از دروغ پردازی‌هایشان را آشکار کرد. در ذیل به چند نمونه از این روایت‌ها اشاره می‌شود.

در روایتی که آل زبیر راوی آن هستند، آمده است که ملائکه در جنگ بدر با سیمای زبیر نازل شدند.<sup>375</sup> در روایتی دیگر از ایشان بیان می‌شود که عمامه ملائکه در بدر به رنگ عمامه زبیر و زرد رنگ بود.<sup>376</sup> در حالی که در رد این گزارش‌ها، روایت‌هایی از حضرت علی و ابن عباس وجود دارد که در آنها بیان می‌شود که در بدر عمامه فرشتگان به رنگ سپید بود.<sup>377</sup> نه رنگ زرد.

در روایتی دیگر از زبیران نقل شده که زبیر، از پیامبر ﷺ اجازه مخصوص داشت تا لباس ابریشم بپوشد.<sup>378</sup> و پیامبر تنها او را به این امر سزاوار دانست. حال آن که لباس ابریشم برای مردان در اسلام به اجماع تمام فرقه‌های اسلامی حرام است.<sup>379</sup>

درباره ویژگی‌های ظاهری زبیر می‌گویند که او هرگز ریشه‌های سفید خود را رنگ نمی‌کرد.<sup>380</sup> در حالی که، عروۀ از زبیر نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «ریش‌های سفید خود را رنگ کنید تا شبیه یهودیان نباشید».<sup>381</sup>

با آن که روایت‌هایی از عروه فرزند زبیر،<sup>382</sup> رشادت زبیر را در نبرد احد با نزول آیه «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ»<sup>383</sup> می‌ستاید، اما برخی از گزارش‌های تاریخی نام زبیر را در فهرست افراد پایدار در

جنگ احد، بیان نمی‌کنند.<sup>384</sup>

هم چنین، عبارت «فداک ابي و اُمی» را که از رسول الله ﷺ درباره شأن زبیر در جنگ احد بیان می‌شود.<sup>385</sup> در منابع متقدم درباره سعد بن ابی وقاص می‌دانند.<sup>386</sup> گستره افراد محدث خاندان زبیر، به قرن‌های بعدی نیز کشیده شد. برای نمونه، احمد بن محمد بن محمد زبیری اسکندرانی مالکی (م 801 هـ ق)، قاضی اسکندریه از این تبار است.<sup>387</sup> پس از او عیسی بن احمد بن عیسی بن محمد زبیری برای الازهری در قاهره در سال 1182 هـ ق، در گذشت.<sup>388</sup>

### روابط میان آل زبیر با امویان، بنی هاشم و آل عباس

جز در مواردی نادر، در بیشتر موارد هیچ ارتباط نیکی میان زبیریان با علویان و بنی امیه وجود نداشت. ابوهلال عسکری درباره خصومت میان آل زبیر و بنی امیه می‌نویسد: «عبدالله بن زبیر مخالف ولایت عهدی یزید بود و در گفتگو با معاویه، مخالفت خود را اعلام کرد.<sup>389</sup> معاویه نیز به یزید پیشنهاد کرد، در صورت دستیابی به عبدالله او را قطعه قطعه کند.<sup>390</sup> در ادامه این دشمنی‌ها، عبدالله بن زبیر، یزید را مرد همیشه مست می‌خواند.<sup>391</sup>

بعدها بنی مروان آل زبیر را منحرف می‌خواندند.<sup>392</sup> در این میان، عمر بن عبدالعزیز خصومت قلبی با فرزندان زبیر داشت.<sup>393</sup> در آن سو، نفرت از بنی امیه پس از قتل عبدالله بن زبیر در میان آل زبیر افزون شد تا جایی که بنی زبیر به امویان ناسزا می‌گفتند.<sup>394</sup> خصومت این دو تبار بر سر حکومت، به درگیری‌های بزرگی، مانند نبرد «مرج راهط» منجر شد.<sup>395</sup>

عبدالله در زمان خلافتش، هفت سال با آل امیه جنگید و در نهایت آل زبیر به دست امویان قتل عام شدند.<sup>396</sup> پس از کشته شدن عبدالله، عداوت میان این دو خاندان تا آن جا ادامه پیدا کرد که هشام بن اسماعیل، آل زبیر را مجبور به توهین عبدالله بن زبیر کرد اما زبیری‌ها نپذیرفتند و خود را برای مرگ آماده کرده، وصیت‌نامه نوشتند.<sup>397</sup> پس از آن،

هشام، آل زبیر را وادار کرد تا آل علی را ناسزا گویند و علویان را وادار کرد، آل زبیر را سبب کنند و هر دو چنین کردند.<sup>398</sup>

هم چنین، ابراهیم بن هشام مخزومی از امیران عبدالملک، بر آل زبیر سخت گرفت و عطایای آنان را قطع کرد.<sup>399</sup> در مواردی روابط آل زبیر و امویان اندکی نیک شد. نمونه آن در ازدواج رمله با خالد دیده می‌شود.<sup>400</sup> پس از آن، ستایش برخی از امویان از آل زبیر به گوش رسید.<sup>401</sup> این دو خاندان، در مخالفت با متعه که بنی هاشم آن را تأیید می‌کردند، با یک‌دیگر همسو شدند.<sup>402</sup> این در حالی است که آل زبیر نخستین خاندانی بودند که در آن متعه حج اتفاق افتاد.<sup>403</sup> و عبدالله فرزندی متولد شده از این راه بود.<sup>404</sup> معاویه گاهی شجاعت زبیریان را می‌ستود که در واقع نیرنگی بیش نبود. او می‌خواست با این کار آل زبیر را تحریک کند، دست به قیام بزنند تا قتل عامشان کند.<sup>405</sup> ناگفته نماند که برخی از زبیریان، نسب اموی داشتند؛ مثلاً یحیی بن عروه به این می‌بالید که عموی او عبدالله و دایی‌اش مروان بر سر خلافت می‌جنگند.<sup>406</sup>

برخورد آل زبیر با بنی هاشم قابل تأمل است. با آن که زبیر به بنی هاشم علاقه‌مند بود و خود را از بنی هاشم می‌دانست.<sup>407</sup> و امیرالمؤمنین U درباره‌اش فرمود: «زبیر از ما بود تا آن گاه که پسرش عبدالله بزرگ شد و او را از ما گرفت».<sup>408</sup> اما فرزندان زبیر با بنی هاشم میانه‌خوشی نداشتند. در مقابل بنی هاشم خود را از آل زبیر برتر می‌دانستند.<sup>409</sup> در ابتدا، افرادی از خاندان زبیر برای شهادت امام حسین U مرثیه سرودند.<sup>410</sup> اسما مادر عبدالله بن زبیر، آل زبیر را به کناره‌گیری از بنی هاشم فرا می‌خواند.<sup>411</sup> اما عبدالله بن زبیر نمی‌توانست کینه و حسد خود را به بنی هاشم مخفی کند.<sup>412</sup> شاید این امر برای آن بود که او در جنگ جمل سی و هفت ضربه خورده بود.<sup>413</sup>

عبدالله به ابن عباس گفت: «چهل سال است بغض شما اهل بیت را در سینه‌ام پنهان کرده‌ام».<sup>414</sup> پیش‌تر، امیرالمؤمنین U به دشمنی او با اهل بیت U تصریح کرده بود.<sup>415</sup> عبدالله با امیرالمؤمنین حضرت علی U دشمنی می‌کرد و امام U را مسئول قتل عثمان

معرفی می‌کرد.<sup>416</sup> او بغض آن حضرت را در دل داشت و امام را در خطبه سب کرد.<sup>417</sup> وقتی خبر این کار به محمد بن حنفیه رسید، آمد و خطبه او را قطع کرد و عبدالله بن زبیر را «ابن ام رمان»؛ یعنی فرزند مادر عایشه نامید.<sup>418</sup>

عبدالله، بنی هاشم را تحت فشار قرار داد.<sup>419</sup> و خواست از ایشان بیعت بگیرد.<sup>420</sup> اما نتوانست و ابن حنفیه و همراهان بنی هاشمی او را زندانی کرد.<sup>421</sup> دور زندان بنی هاشم را هیزم زیادی انباشت و می‌خواست ایشان را بسوزاند. خطر آن قدر جدی بود که اگر شعله‌ای به هیزم‌ها می‌رسید، تمامی زندانیان در آن می‌سوختند.<sup>422</sup> سرانجام با آمدن سپاه چهار هزار نفری<sup>423</sup> ابوطیفیل، در زندان شکسته شد و ایشان آزاد شدند.<sup>424</sup>

هم چنین او، حسن بن محمد بن حنفیه را زندانی کرد و می‌خواست حسن را بکشد که وی گریخت.<sup>425</sup> عبدالله در ادامه دشمنی با بنی هاشم، پا را از این فراتر گذاشت و چنان امام حسن را در مجلس معاویه شتم کرد که حس فامیل‌گرایی معاویه را برانگیخته و معاویه، عبدالله را سرزنش کرد.<sup>426</sup>

روند ناسزاگویی آل زبیر ادامه پیدا کرد تا آن جا که فردی از زبیریان امام سجاده را سب نمود.<sup>427</sup> در ادامه خصومت‌ها، خالد بن محمد زبیری حدیثی ساختگی به حضرت علی بن حسین را نسبت داد.<sup>428</sup> هم چنین عبدالله بن زبیر، امام سجاده و جمعی از بنی هاشم را در حجره زمزم به دلیل عدم بیعت ایشان با عبدالله زندانی کرد. او قصد شومی داشت که نتوانست عملی کند.<sup>429</sup>

شاید، بدترین کار آل زبیر در حق آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حذف صلوات از خطبه نماز جمعه بوده است. ایشان، صلوات بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را در چهل خطبه روز جمعه.<sup>430</sup> ترک کردند و دلیل آن را تفاخر بنی هاشم به نام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هنگام ذکر صلوات بیان کردند.<sup>431</sup>

مصعب در کوفه به جای صلوات در پایان نماز، با صدای بلند «لا اله الا الله وحده لا شریک له» می‌گفت و مردم این کارش را بدعت می‌دانستند.<sup>432</sup> جالب آن که عبدالله در عین حال خود را پسر عمه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ معرفی می‌کرد.<sup>433</sup> و نخستین بار سکه‌های مدوری



با نقش «محمد رسول الله» در یک رو و «امر الله بالوفاء و العدل» در روی دیگر ضرب کرد.<sup>434</sup> اما مصعب حتی در سکه‌ای که در عراق ضرب کرد، نام پیامبر ﷺ را ذکر نکرد. او در یک روی سکه عبارت «الملک» و در روی دیگر عبارت «الله»<sup>435</sup> یا در یک روی سکه عبارت «برکت الله» و در روی دیگر «اسم الله» را حک کرد.<sup>436</sup>

دشمنی این دو خاندان به جایی رسید که ابن عباس گفت: «این زبیر جگر مرا سوراخ کرده است.»<sup>437</sup> در نتیجه این حدت و شدت، برخی از بنی هاشم، جوار بنی امیه و یزید را به جوار عبدالله بن زبیر ترجیح دادند.<sup>438</sup> دشمنی آل زبیر و بنی هاشم حتی به دربار هارون الرشید کشیده شد و این کار در سعایت یحیی بن عبدالله<sup>439</sup> و موسی بن عبدالله بن حسن، از سوی دو نفر از بنی زبیر صورت گرفت.<sup>440</sup>

در موارد خیلی نادر، میان آل زبیر و آل امیرالمؤمنین حضرت علی و روابطی نیک برقرار بود و آمد و شدهای مختصری گزارش شده است.<sup>441</sup> اما یک بار بر اثر نزاع بین برخی از افراد دو خاندان کار به مباحله کشید. جریان از این قرار بود که عبدالله بن مصعب زبیری در زمان هارون، یحیی بن عبدالله بن حسن را متهم به تلاش برای قیام کرد. سرانجام پس از کشمکش‌های بسیار کار به مباحله کشید و یحیی به گونه‌ای زبیری را سوگند داد که در همان روز، زبیری از دنیا رفت.<sup>442</sup>

از نزاع عبدالله بن زبیر و ابن عباس بر می‌آید که غلامان آل زبیر تعصب خاصی به ایشان داشتند و به بنی هاشم کینه می‌ورزیدند.<sup>443</sup> شاید این درگیری‌ها، برگرفته از دعواهای عبدالله و عایشه با امیرالمؤمنین علی و کینه‌های حاصل از جنگ جمل باشد. ابن عباس مردم را به دوری از آل زبیر دعوت می‌کرد و می‌گفت: «آنان به جهنم دعوت می‌کنند».<sup>444</sup>

بنا بر روایت‌های تاریخی خاندان زبیر، پس از خلافت عبدالله همواره خود را مستحق حکومت می‌پنداشتند و در موقعیت‌های مختلف سعی در بازیابی جایگاه حکومتی خویش نمودند. حتی پس از آن که در قیام نفس زکیه شکست خوردند، دور جدید فعالیت‌های

سیاسی را با همکاری با عباسیان شروع کردند. این همکاری‌ها علاوه بر فرمانداری در بعضی از منطقه‌های اسلامی از عباسیان، به گزارش رسانی به حکومت عباسی درباره فعالیت‌های شیعیان و ائمه ایشان منجر شد.

گزارش یک زبیری از ادعای امامت امام رضا در دوان هارون و دعوت مردم به خود<sup>445</sup> و مبارزه با جریان مهادویت و دروغ‌پنداری آن، تنها نمونه‌هایی از فعالیت‌هایی آل زبیر است. ایشان می‌کوشیدند تولد امام زمان را رد کنند و امام عسکری را بدون فرزند جلوه دهند. این کار، اوج مقابله ایشان با جریان تشیع و یا برای خدمت به بنی عباس بود. به هر حال حضرت امام حسن عسکری، فردی از زبیریان را نفرین کرد و زبیری کشته شد.<sup>446</sup>

به این نکته باید توجه کرد که در مواردی آل زبیر و بنی هاشم همسو عمل کردند این موارد؛ نخست در عدم بیعت با یزید، دوم شرکت در قیام نفس زکیه بود.<sup>447</sup> تا آن جا که یک زبیری از سوی نفس زکیه عامل یمن معرفی شد.<sup>448</sup>

گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهند که پس از عهد اموی، میان زبیریان و حکومت بنی عباس رابطه خوبی برقرار شد. یحیی برادر نفس زکیه که نزد هارون الرشید منزلتی والا داشت با بدگویی فردی زبیری، به زندان افتاد.<sup>449</sup> چنان که در معرفی افراد این خاندان گذشت. برخی از زبیری‌ها در دستگاه خلافت عباسی به مناصب بالا دست یافتند. عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر، از خواص دربار مهدی عباسی بود و به فرمان هارون، فرماندار مدینه شد.<sup>450</sup> هم چنین، عبدالملک بن یحیی بن عباد بن عبدالله بن زبیر با دستگاه خلافت عباسی ارتباط داشت.<sup>451</sup>

با این وجود، برخی از خلفای عباسی هیچ علاقه‌ای به این خاندان نداشتند. منصور عباسی به شدت با آل زبیر دشمن بود و می‌گفت: «اگر همه بنی زبیر نیکو رفتار باشند و تنها یک نفر از ایشان بد کردار باشد، همه آل زبیر را به سبب وجود آن یک نفر می‌کشم».<sup>452</sup> اما در دوران هارون، زبیریان ارتباط زیادی با دربار داشتند و هدف مشترک

ایشان و بنی عباس مبارزه با امامان شیعه و حرکت شیعیان بود. این رفتار را به ویژه در دوره امام رضا می‌توان مشاهده کرد.<sup>453</sup>

### نتیجه‌گیری

اثرگذاری آل زبیر در میان مسلمانان، به دو شیوه قابل بررسی است؛ یکی بررسی آثار فرمانروایی ایشان بر قلمرو مسلمانان و معرفی گروهی جدید از کسانی که خود را سزاوار خلافت می‌دانستند. دیگری، تلاش برای ماندگاری در دنیای معرفتی اسلام با ترویج و گسترش حدیث و پیراسته سازی چهره‌های زبیری و منتسبان به ایشان از این رهگذر و ترویج مکتب فکری زبیریان در میان مسلمانان.

با شناسایی طبقه راویان زبیری و انگیزه‌های ایشان از نقل حدیث می‌توان افق‌های جدیدی در برابر فقه ایستای اهل سنت باز کرد تا از یک جهت احادیث ایشان پیرایش شود و از جانب دیگر، فضای بی غل و غشی در مراجعه به احادیث و گزارش‌های تاریخی برای اهل تاریخ و حدیث به وجود آید.

از آن جا که تأثیر عمل کرد حدیثی این خاندان در دشمنی با بنی هاشم و گرفتن احکام از احادیث راویان این خاندان، در این عصر در میان برادران اهل سنت دیده می‌شود. لازم است که در قالب مقاله و گفتارهای علمی به ابعاد مختلف تدوین و ترویج حدیث از جانب زبیریان و تأثیر شخصیتی این خاندان بر روند حدیث نگاری، پرداخته شود. کمترین فایده چنین کاری، نمایان شدن جعل‌های حدیثی آل زبیر است. امری که شاید به اصلاح بسیاری از کتاب‌های طبقه زبیری و هواداران ایشان در دنیای اهل سنت منجر شود و مسیر صحیح دریافت‌های فقهی، حدیثی را بر بسیاری هموار سازد.

## پی‌نوشت‌ها

1. همان گونه که پدران خود را به یاد می‌آورید، یا با یادکردنی بیشتر خدا را به یاد آورید. بقره (2) آیه 000، تکاثر (101) نخستین آیه‌ها.
2. مقدسی، *البدء و التاريخ*، بورسعيد: مكتبة الثقافة الدينية، بی تا، ج 5، ص 33.
3. ابن سعد، *طبقات الكبرى*، تحقیق محمد بن صامل السلمی، چاپ اول، الطائف: مكتبة الصديق، 4141 ق، ج 5، ص 4؛ ابن فضل الله عمری، *مسالك الابصار*، ابوظبی: المجمع الثقافي، 3241 ق، ج 4، ص 369.
4. ابن هشام، *سيره نبوية*، تحقیق مصطفى السقا و ابراهيم اليباى و عبدالحفيظ شبلى، بيروت: دارالمعرفة، بی تا، ج 2، ص 97.
5. ابن قتيبة، *المعارف*، تحقیق ثروت عكاشه، چاپ دوم، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، 2991 م، ص 921. با توجه به حضور بنی هاشم در قلمروی حکومتی، حدیثی آل زبیر، زبیریان هرگز به نسبت فامیلی میان زبیر و رسول الله ﷺ تفاخر نکرده و بدان نپرداختند.
6. ابن عربی، *محاضرة الابرار*، چاپ اول، بيروت: دارالكتب العلمية، 2241 ق، ج 1، ص 22.
7. ابن ابی الحديد، *شرح نهج البلاغه*، قم: مكتبة آيت الله مرعشي، 4041 ق، ج 11، ص 67، به نقل از: منال العرب، هيثم بن عدي.
8. ابن سعد، *طبقات الكبرى*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، چاپ اول، بيروت: دارالكتب العلمية، 0141 ق، ج 3، ص 75.
9. طبری، *تاريخ طبرى*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهيم، چاپ دوم، بيروت: دارالتراث، 7691 م، ج 11، ص 507.
01. ابن ابی شيبه، *المصنف*، بيروت: دارالفكر، 9041 ق، ج 8، ص 450.

11. دینوری، *عیون الاخبار*، بیروت: دارالکتب العلمیة، 8141 ق، ج 1، ص 292.
21. ابوالفرج اصفهانی، *الاعانی*، بیروت: داراحیاء تراث عربی، 5141 ق، ج 21، ص 508.
31. از آن جا که بلندی قامت در میان اعراب، فضیلت محسوب می شد، زییر را به بلندی ستوده اند در حالی که ابن سعد وی را مردی میانه بالا می داند. ابن سعد، *پیشین*، ص 79.
41. ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، بیروت: دارالفکر، 5141 ق، ج 81، ص 346.
51. ابوهلال عسکری، *الاوائل*، طنطا: دارالبشیر، 8041 ق، ص 211.
61. دینوری، *پیشین*، ص 301.
71. بلاذری، *فتوح البلدان*، بیروت: دار و مکتبه هلال، 8891 م، ص 21.
81. دینوری، *پیشین*، ج 4، ص 211.
91. جاحظ، *المحاسن و الاضداد*، بیروت: دار و مکتبه هلال، 3241 ق، ص 251.
00. *عیون الاخبار*، *پیشین*، ج 4، ص 81.
21. قلقشندی، *صیح الاعشی*، بیروت: دارالکتب العلمیة، بی تا، ج 1، ص 521.
22. ابن حنبل، *مسند احمد*، بیروت: دارصادر، بی تا، ج 2، ص 651.
23. صالحی شامی، *سبل الهدی*، بیروت: دارالکتب العلمیة، 4141 ق، ج 9، ص 36.
24. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر، 5991، ج 2، ص 78.
25. ابن سعد، *پیشین*، ص 77.
26. همان.
27. ابوهلال عسکری، *پیشین*، ص 871.
28. ابن سعد، *پیشین*، ص 89.
29. مرزوقی، *کتاب الازمنه و الامکنه*، بیروت: دارالکتب العلمیة، 7141 ق، ص 500.
30. ابوالفرج اصفهانی، *پیشین*، ج 4، ص 858.
31. ابن عبد البر، *استیعاب*، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجیل، 2141 ق، ج 2،

- ص 844.
32. ابو هلال عسکری، پیشین، ص 279.
33. ابن سعد، پیشین، ص 75.
34. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، 7141 ق، ج 1، ص 061.
35. همان، ج 3، ص 90.
36. همان، ج 4، ص 881.
37. ابن حبیب، المحبر، تحقیق ایلزه لیختن شتیتر، بیروت: دارالآفاق الجدیده، بی تا، ص 476.
38. همان، ص 475.
39. ذهبی، تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، چاپ دوم، دارالکتب العربی، 3141 ق، ج 3، ص 522.
40. ابن ابی شیبه، ج 7، ص 501.
41. بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، چاپ اول، بیروت: دارالفکر، 7141 ق، ج 9، ص 439.
42. ابن سعد، پیشین، ص 33.
43. همان، ص 81.
44. واقدی، المغازی، تحقیق مارسدن جونس، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الاعلمی، 9041 ق، ج 2، ص 690.
45. همان.
46. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، تحقیق خلیل شحاده، چاپ دوم، بیروت: دارالفکر، 8041 ق، ج 3، ص 26.
47. بلاذری، پیشین، ص 435.

48. مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره: دارالصاوی، بی تا، ص 271؛ ابن جوزی، *المنتظم*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، 2141 ق، ج 6، ص 31.
49. طبری، پیشین، ج 4، ص 901؛ ج 7، ص 339.
50. ابن سعد، پیشین، خامسه 2، ص 30.
51. ابن اثیر، *اسد الغابه*، بیروت: دارالفکر، 9041 ق، ج 3، ص 041.
52. ابن عبدالبر، پیشین، ج 3، ص 906.
53. همان، ص 905.
54. ابوهلال، پیشین، ص 000.
55. همان.
56. ابن اثیر، پیشین، ج 1، ص 341.
57. ابن حجر، *الاصابه*، تحقیق عدال احمد عبدالوجود و علی محمد معوض، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، 5141 ق، ج 1، ص 647.
58. ابوهلال، پیشین، ص 000.
59. همان.
60. بلاذری، پیشین، ص 449.
61. ابن حجر، پیشین، ج 4، ص 81؛ ذهبی، پیشین، ج 5، ص 437؛ ابن عساکر، پیشین، ج 28، ص 461.
62. بلاذری، پیشین، ج 7، ص 631.
63. همان، ج 9، ص 450.
64. ابن عبدالبر، پیشین، ص 907.
65. مؤلف مجهول، *مجمّل التواریخ و القصص*، تحقیق ملک الشعراء بهار، تهران: کلاله خاور،

- بی تا، ص 300.
66. بلاذری، پیشین، ص 031.
67. ابن سعد، پیشین.
68. سمعانی، الأنساب، تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، چاپ اول، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیه، 2691 م، ج 6، ص 268.
69. ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، بیروت: دارصادر - دار بیروت، 5691 ق، ج 4، ص 359.
70. ابن سعد، پیشین.
71. بلاذری، پیشین، ج 9، ص 449.
72. ابن سعد، پیشین، ص 31.
73. بلاذری، پیشین، ج 7، ص 141؛ همان.
74. ابن سعد، پیشین.
75. ابن حزم اندلسی، جمهرة انساب العرب، بیروت: دارالکتب، العلمیه، 8141 ق، ص 221.
76. ابن حبیب، پیشین، ص 57.
77. ابن سعد، پیشین.
78. همان.
79. بلاذری، پیشین، ابن حبیب، پیشین.
80. بلاذری، پیشین، ص 431.
81. ابن سعد، پیشین، ج 5، ص 327.
82. بلاذری، پیشین، ج 9، ص 450.
33. ابن سعد، پیشین.
84. بلاذری، پیشین، ص 452.
85. ابن حجر، تهذیب التهذیب، بیروت: دارالفکر، 4041 ق، ج 11، ص 349.



86. ابن حزم، پیشین.
87. ابن سعد، پیشین، ص 327 - 828.
88. بلاذری، پیشین، ص 449.
89. همان، ص 450.
90. ابن سعد، پیشین، ص 828.
91. بلاذری، پیشین.
92. یاقوت حموی، پیشین، ج 3، ص 221.
93. بلاذری، پیشین، ص 451 - 451.
94. سمهودی، وفاء الوفاء، بیروت: دارالکتب العلمیه، ج 3، ص 691.
95. ابن حزم، پیشین، ص 321.
96. بلاذری، پیشین، ص 450.
97. طبری، پیشین، ج 5، ص 476.
98. سمعانی، پیشین، ص 265 - 266.
99. ابن حزم، پیشین، ص 221.
001. سمعانی، پیشین، ص 266.
101. همان، ص 321.
221. ابن کنیر، البدایة و النہایة، بیروت: دارالفکر، 7041 ق، ج 11، ص 24.
301. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، پیشین، ج 6، ص 526.
401. یاقوت حموی، معجم الأدباء، چاپ اول، بیروت: دارالغرب اسلامی، 4141 ق، ج 3، ص 2231.
501. همان، ص 5231؛ سمعانی، پیشین، ج 21، ص 5 - 484.
601. سمعانی، پیشین، ص 267 - 268.

701. ابن اثیر، پیشین، ص 281.
801. ابن حزم، پیشین، ص 321.
901. ابن سعد، پیشین، ص 828.
011. همان، ص 329.
111. فسوی، المعرفة و التاريخ، تحقیق اکرم ضیاء العمری، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الرساله، 1041 ق، ج 1، ص 403.
211. ابن سعد، پیشین، ص 329 - 330.
311. بلاذری، پیشین، ص 451.
411. بلاذری، پیشین.
511. ابن خیاط، تاریخ خلیفه، تحقیق نواز، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیة، 5141 ق، ص 231.
611. همان، ص 452.
711. ابن حزم، پیشین، ص 321.
811. ذهبی، پیشین، ج 61، ص 671.
911. بلاذری، پیشین، ص 452.
001. همان، ج 6، ص 268.
121. ابن حبیب، پیشین، ص 307.
221. بلاذری، پیشین، ج 7، ص 931.
321. ابن خیاط، پیشین، ص 89.
421. ابو الفرج اصفهانی، پیشین، ج 6، ص 470.
521. ابن سعد، پیشین، ص 731.
621. بلاذری، پیشین، ج 9، ص 441.

721. ابن سعد، پیشین، ص 931.
821. یحیی بن حسین، تیسیر المطالب، صنعاء: مؤسسة اما زید بن علی، 2241 ق، ص 666.
921. ابن کنیر، پیشین، ج 9، ص 101؛ جاحظ، الحیوان، چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العلمیة، 4241 ق، ج 7، ص 469؛ ابن عساکر، پیشین، ج 40، ص 277.
931. زرکلی، الأعلام، چاپ هشتم، بیروت: دارالعلم للملایین، 9891 م، ج 4، ص 226.
131. ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق، دمشق: دارالفکر، 7141 ق، ج 71، ص 61.
231. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق مأمون الصاغر جی، بیروت: 3141 ق، ج 4، ص 432.
331. بلاذری، پیشین، ج 7، ص 921.
431. همان، ج 9، ص 443.
531. ابن سعد، پیشین، ص 931.
631. بلاذری، پیشین، ج 9، ص 443.
731. همان، ص 444.
881. همان، ص 445.
931. ابن حزم، پیشین، ص 421.
041. ابن سعد، پیشین، ص 631.
141. طبری، پیشین، ج 11، ص 686.
241. زرکلی، پیشین، ج 4، ص 301؛ بلاذری، پیشین، ص 444.
341. ابن حزم، پیشین، ص 421.
441. بلاذری، پیشین.
541. زرکلی، پیشین، ج 8، ص 651.
641. ابن حزم، پیشین، ص 421.
741. بلاذری، پیشین، ص 445 - 446.

841. ابن حزم، پیشین، ص 421.
941. بلاذری، پیشین.
051. ابن حزم، پیشین، ص 421.
151. ابن سعد، پیشین، ص 931.
251. طبری، پیشین، ج 5، ص 480.
351. بلاذری، پیشین، ج 7، ص 431.
451. همان، ج 9، ص 446.
551. ابن حزم، پیشین، ص 321.
651. ابن سعد، پیشین.
751. بلاذری، پیشین، ص 431.
851. ابن حزم، پیشین.
951. ابن سعد، پیشین، ص 488.
061. ابن حزم، پیشین، ص 55.
161. ابن سعد، پیشین.
261. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، تحقیق سید احمد صقر، بیروت: دارالمعرفة، بی تا، ص 050.
361. ابن حزم، پیشین.
461. ابن حبیب، پیشین، ص 57.
561. ابن حزم، پیشین.
661. همان.
761. همان.
861. بلاذری، پیشین، ج 6، ص 268.

961. ابن حزم، پیشین، ذهبی، پیشین، ج 23، ص 536.
071. سمعانی، پیشین، ص 268.
171. بلاذری، پیشین، ج 5، ص 350.
271. ابن حزم، پیشین.
371. بلاذری، پیشین، ج 9، ص 447.
471. ابن حزم، پیشین، ص 121.
571. طبری، پیشین، ص 622.
671. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، بی تا، ج 2، ص 263.
771. ابن کثیر، پیشین، ج 9، ص 51.
871. ابن خلدون، ج 1، ص 323.
971. همان.
081. سید محسن امین، اعیان الشیعة، بیروت: دارالتعارف، 3041 ق، ج 1، ص 539.
181. بلاذری، پیشین، ج 7، ص 93.
281. مسعودی، مروج الذهب، تحقیق اسعد داغر، چاپ دوم، قم: دارالهجره، 9041 ق، ج 3، ص 801؛ طبری، پیشین، ج 6، ص 261.
331. خطیب، بغدادی، تاریخ بغداد، ج 31، ص 801؛ ابن سعد، پیشین، ص 041.
481. همان.
581. بلاذری، پیشین، ص 101.
681. خطیب بغدادی، پیشین، ج 31، ص 801.
781. بلاذری، پیشین، ص 85.
881. ابن خیاط، پیشین، ص 761؛ همان، ص 86.
981. ابن العمرانی، الانباء، تحقیق قاسم السامرائی، چاپ اول، قاهره: دارالآفاق العربیة، 1241

ق، ص 55؛ *البلدان، ابن الفقیه*، تحقیق یوسف الهادی، چاپ اول، بیروت: عالم الکتب، 6141 ق، ص 224؛ ابن حبیب، *پیشین*، ص 488؛ مسعودی، *پیشین*، ص 901؛ ابن سعد، *پیشین*، ج 8، ص 347؛ بلاذری، *پیشین*، ص 81؛ ابن اثیر، *پیشین*، ج 4، ص 333؛ ابن صوفی نسابه، *المجدی فی انساب الطالبیین*، چاپ دوم، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، 2241 ق، ص 282.

091. بلاذری، *پیشین*، ص 22.

191. ابن سعد، *پیشین*، ج 5، ص 041.

291. بلاذری، *پیشین*، ص 81؛ ابن سعد، *پیشین*، ص 347.

391. ابن سعد، *همان*، ج 5، ص 931 - 041.

491. *همان*، ص 931.

591. بلاذری، *پیشین*، ج 9، ص 447.

691. ابن حزم، *پیشین*، ص 521.

791. بلاذری، *پیشین*؛ ابن سعد، *پیشین*.

891. بلاذری، *همان*، ج 7، ص 501.

991. *همان*، ج 9، ص 447.

000. بلاذری *ملکیه* را دختر امام حسین می داند اما در منابع، کسی سخن او را تأیید نمی کند.

گویا تصحیف صورت گرفته است. ر.ک: بلاذری، *پیشین*، ص 448.

001. ابن قتیبه، *پیشین*، ص 224؛ ابن حزم، *پیشین*، ص 42.

222. بلاذری، *پیشین*.

003. ابن خیاط، *پیشین*، ص 265.

004. بلاذری، *پیشین*.

005. ابن حزم، *پیشین*، ص 521.

006. ابن سعد، *پیشین*، ص 251؛ ابن حزم، *همان*.

007. بلاذري، پيشين.
008. ابن حبيب، المنطق، تحقيق خورشيد احمد فاروق، بيروت: عالم الكتب، 5041 ق، ص 242.
009. ابن حزم، پيشين، ص 121.
001. بلاذري، پيشين، ص 440.
211. مسعودي، پيشين، ص 76.
221. ابن سعد، پيشين، خامسة 2، ص 48.
231. همان، ج 5، ص 141.
241. ابوالفرج اصفهاني، الاغانى، ج 5، ص 52.
251. همان، ج 21، ص 61.
261. طبرى، پيشين، ص 522.
271. امينى، الغدير، قم: مركز الغدير للدراسات الاسلاميه، 6141 ق، ج 5، ص 488.
281. طبرى، پيشين، ج 4، ص 070.
291. مقرئى، امتاع الاسماء، تحقيق محمد عبد الحميد النميسى، چاپ اول، بيروت: دارالكتب العلميه، 0041 ق، ج 21، ص 259.
000. ابن حزم، پيشين، ص 54.
221. همان، ص 521.
222. بلاذري، پيشين، ص 440.
223. ابن سعد، پيشين، ابن قتيبه، پيشين، ص 222؛ ابن حبيب، المحبر، پيشين، ص 486؛ بلاذري، همان.
224. ابن قتيبه، پيشين، ص 222؛ ابن حبيب، پيشين، ص 486؛ بلاذري، پيشين.
225. ابن حزم، ص 521.

226. بلاذری، پیشین.
227. زرکلی، پیشین، ص 231.
228. طبری، پیشین، ج 7، ص 588.
229. ذهبی، پیشین، ج 8، ص 28.
030. ابن حزم، پیشین، ص 521.
231. ابن سعد، پیشین، ص 73؛ ابن عبدالبر، پیشین، ج 2، ص 421؛ ذهبی، پیشین، ج 01، ص 601.
232. مقریزی، پیشین، ج 9، ص 98.
233. ابن حزم، پیشین.
234. ذهبی، پیشین، ج 8، ص 28.
235. بلاذری، پیشین، ج 6، ص 342.
236. همان، ج 9، ص 440.
237. ابن سعد، پیشین، ج 8، ص 340.
288. ابن ابی الدنيا، مقتل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب، چاپ اول، قم: مجمع احیاء ثقافة الاسلامیة، 1411 ق، ص 321.
239. ابن عساکر، پیشین، ج 70، ص 37.
040. بلاذری، پیشین، ج 9، ص 440.
241. ابن سعد، پیشین، ج 5، ص 241.
242. بلاذری، پیشین.
243. ابن سعد، پیشین.
244. ابن سعد، همان، ج 2، ص 00؛ صالحی شامی، پیشین، ج 4، ص 43؛ محب الدین طبری، الرياض النضرة فی مناقب العشرة، بیروت: دارالکتب العلمیة، 4241 ق، ج 2، ص 276؛ ابن



- عساکر، پیشین، ج 81، ص 354.
245. ابن حجر، پیشین، ج 1، ص 647.
246. بلاذری، پیشین، ص 439.
247. ابن سعد، پیشین، ص 041.
248. ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 99.
249. ابن سعد، پیشین، ص 330.
050. ابن هشام، پیشین، ص 492.
251. ذهبی، پیشین، ج 7، ص 461.
252. ابن جوزی، پیشین، ج 6، ص 31؛ ابن کثیر، پیشین، ج 8، ص 288.
253. ابن خلدون، پیشین، ج 8، ص 336.
254. ابن جوزی، پیشین، ج 71، ص 33.
255. ذهبی، پیشین، ج 4، ص 071.
256. ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، پیشین، ص 245.
257. ذهبی، پیشین، ج 91، ص 771.
258. ابن قتیبه، پیشین، ص 222؛ مقدسی، پیشین، ص 84.
259. ابن حجر، پیشین، ج 4، ص 81.
060. ابن حبیب، پیشین، ص 66 - 67.
261. بلاذری، پیشین، ص 349.
262. ابن حبیب، پیشین، ص 67.
263. همان.
264. همان.
265. بلاذری، پیشین، ج 4، ص 54؛ ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، پیشین، ج 24، ص 346؛

- برای توضیحات بیشتر ر.ک: ابن سعد، پیشین، ج 3، ص 77.
266. ابن سعد، همان، ص 78.
267. بلاذری، پیشین، ج 4، ص 54.
268. همان، ج 7، ص 231.
269. جاحظ، البرصان و العرجان و العمیان و الحولان، بیروت: دار الجیل، 0141 ق، ص 301.
070. ابن سعد، پیشین، ج 8، ص 51.
271. بلاذری، پیشین، ج 3، ص 24.
272. ابن ابی الحدید، پیشین، ج 00، ص 601.
273. همان، ص 411.
274. همان، ج 2، ص 661.
275. ابن سعد، پیشین، خامسة 2، ص 921.
276. ابن حجر، پیشین، ص 81.
277. طبری، پیشین، ج 5، ص 535.
278. ابو الفرج اصفهانی، پیشین، ج 21، ص 448؛ جاحظ، البیان و التبیان، بیروت: دار و مکتبة هلال، 3241 ق، ج 2، ص 261.
279. ابن عساکر، پیشین، ج 28، ص 001.
080. ابن سعد، پیشین، خامسة 1، ص 481.
281. طبری، پیشین، ص 344؛ ابن حجر، پیشین، ص 451.
282. زرکلی، پیشین، ج 8، ص 341.
233. بلاذری، پیشین، ج 01، ص 481؛ ابن سعد، پیشین، خامسة 2، ص 48.
284. زرکلی، پیشین، ج 2، ص 451.

285. ابن کثیر، پیشین، ص 941.
286. یاقوت حموی، پیشین، ج 4، ص 281.
287. ابن سعد، پیشین، ج 3، ص 81.
288. همان، ص 80.
289. مسعودی، پیشین، ج 2، ص 332.
090. بلاذری، پیشین، ج 9، ص 427.
291. ابن سعد، پیشین.
292. نووی دمشقی، ریاض الصالحین، بی جا: دارالوفاء، 8241، ص 75.
293. دیار بکری، تاریخ الخميس، بیروت: دار صادر، بی تا، ج 1، ص 271.
294. ابن عساکر، پیشین، ص 561.
295. ابن سعد، پیشین، خامسة 1، ص 481.
296. ابن خیاط، پیشین، ص 061.
297. دمیری، حیاة الحیوان الکبری، بیروت: دارالکتب العلمیة، 4241 ق، ج 1، ص 99.
298. همان.
299. ابن سعد، پیشین، ج 5، ص 29.
300. یعقوبی، پیشین، ص 60.
301. عسکری، پیشین، ص 395: ابن سعد، پیشین، خامسة 2، ص 73.
322. یعقوبی، پیشین، ص 060.
303. ابن عساکر، پیشین، ج 8، ص 221.
304. ابن قتیبہ دینوری، الامامة والسیاسة، تحقیق علی شیری، چاپ اول، بیروت: دارالأضواء، 0141 ق، ج 2، ص 26.
305. بلاذری، پیشین، ج 7، ص 7.

306. ابن جوزی، پیشین، ج 6، ص 52.
307. ابن اثیر، پیشین، ج 4، ص 211.
808. مسعودی، پیشین، ص 71.
309. یعقوبی، پیشین، ص 263.
301. دمیری، پیشین.
311. مسعودی، پیشین، ص 88.
321. بلاذری، پیشین، ج 6، ص 453.
331. ابن کثیر، پیشین، ج 8، ص 288.
341. بلاذری، پیشین، ص 346.
351. همان، ج 21، ص 061.
361. فسوی، پیشین، ج 3، ص 326.
371. ابن اثیر، *اسد الغابة*، پیشین، ج 3، ص 041.
881. ابن عبدالبر، پیشین، ج 3، ص 907.
391. ابن اعثم، *الفتوح*، تحقیق علی شیری، چاپ اول، بیروت: دارالاضواء، 1411 ق، ص 828.
300. دینوری، *اخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، قم: منشورات الرضی، 8681، ص 310.
321. مسعودی، پیشین، ص 99؛ یعقوبی، پیشین، ص 264.
322. یعقوبی، همان.
323. مسکویه، *تجارب الامم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، چاپ دوم، تهران: سروش، ج 2، ص 521؛ زرکلی، پیشین، ج 3، ص 721.
324. دینوری، پیشین، ص 272.
325. بلاذری، پیشین، ج 11، ص 46؛ ج 6، ص 337.

326. طبری، پیشین، ج 6، ص 911؛ ج 5، ص 661.
327. ر.ک: تاریخ طبری، پیشین، ص 73 - 511؛ بلاذری، پیشین، ج 3، ص 475، 477، 487.
828. طبری، همان، ص 111.
329. همان، ص 781.
330. همان، ص 291.
331. همان، ص 781.
332. همان، ص 881.
333. مسعودی، پیشین، ص 91.
334. طبری، پیشین، ص 781.
335. ابن خیاط، پیشین، ص 256.
336. ازرقی، اخبار مکه، بیروت: دار الاندلس، 6141 ق، ج 2، ص 91.
337. مقریزی، المواعظ و الاعتبار، بیروت: دارالکتب العلمیة، 8141 ق، ج 3، ص 78.
888. زرکلی، پیشین، ج 4، ص 87؛ عمر رضا کحاله، معجم قبائل العرب، چاپ هفتم، بیروت: مؤسسه الرساله، 4141 ق، ج 2، ص 731.
339. ابن فضل الله العمری، مسالک الابصار، ابو ظبی: المجمع الثقافی، 3241 ق، ج 4، ص 370 - 369.
340. همان، ص 369.
341. ابن سعد، پیشین، ج 3، ص 79.
342. ر.ک: ابن حجر، پیشین، ج 2، ص 461؛ ابن کثیر، پیشین، ج 5، ص 571؛ ذهبی، پیشین، ج 2، ص 171؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، پیشین، ص 28؛ منهاج سراج، طبقات ناصری، تحقیق عبدالحی حبیبی، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب، 3631، ج 1، ص 90، شمار

احادیث زبیر از پیامبر ﷺ را سی و هشت حدیث می‌داند.

343. ر. ک: محمدرضا غضنفری، گزارش آماری درباره راویان آل زبیر و همسران و موالی آنان، نامه تاریخ پژوهان، شماره 81، تابستان 8881.
344. جاحظ، پیشین، ج 1، ص 257.
345. صالحی دمشقی، پیشین، ج 9، ص 298.
346. ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 235.
347. ابن سعد، پیشین، ص 411.
848. ابن هشام، پیشین، ص 401.
349. ابن سعد، پیشین، ص 451.
350. قاضی ابرقوه، سیرت رسول الله، تهران: وزارت ارشاد، 7317، ص 3.
351. ابن هشام، پیشین، ص 288.
352. ابن سعد، پیشین، ص 421.
353. ابن کثیر، پیشین، ج 5، ص 571.
354. ابن سعد، پیشین، ص 425.
355. ابن اثیر، پیشین، ج 5، ص 511.
356. ابن سعد، پیشین، ص 425.
357. سمعانی، پیشین، ج 21، ص 331.
858. همان، ج 31، ص 191.
359. بلاذری، پیشین، ج 5، ص 371.
360. همان، ج 01، ص 393.
361. ذهبی، پیشین، ج 6، ص 501.
362. همان، ج 9، ص 292.

363. همان، ج 21، ص 474.
364. همان، ج 31، ص 436 - 488.
365. همان، ج 41، ص 081.
366. ابن سعد، پیشین، ج 6، ص 33.
367. همان، ج 8، ص 005.
868. واحدی نیشابوری، اسباب النزول، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1411 ق، ص 82.
369. ذهبی، پیشین، ج 26، ص 101.
370. همان، ج 8، ص 505.
371. ابن منظور، لسان العرب، بیروت: دار صادر، 4141 ق، ج 21، ص 459.
372. العقیلی، ضعفاء العقیلی، بیروت: دارالکتب العلمیه، 8141 ق، ج 3، ص 269.
373. زمخشری، ربیع الابرار، بیروت: مؤسسه اعلمی، 2141 ق، ج 4، ص 263.
374. ابن عبدالبر، پیشین، ج 4، ص 7491.
375. ابن سعد، پیشین، ج 3، ص 76.
376. همان.
377. ابن هشام، پیشین، ص 633.
878. ابن سعد، پیشین، ص 76.
379. مصطفی جعفر پیشه، درآمدی برفقه مقارن، چاپ اول، تهران: معاونت امور روحانیون بعثه مقام معظم رهبری، 88، ص 222.
880. ابن سعد، پیشین، ص 79.
881. همان، ج 1، ص 888؛ ذهبی، پیشین، ج 41، ص 356.
882. ابن حجر، پیشین، ج 2، ص 459.
333. آل عمران (3) آیه 271.

884. بلاذری، پیشین، ج 11، ص 251 - 261.
885. ابن عبدالبر، پیشین، ج 2، ص 531.
886. ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 82.
887. زرکلی، پیشین، ج 1، ص 225.
888. همان، ج 5، ص 001.
889. ابوهلال عسکری، پیشین، ص 236.
390. جاحظ، پیشین، ج 2، ص 90.
391. دینوری، اخبار الطوال، ص 265.
392. ابن اعثم، پیشین، ص 294.
393. سمهودی، پیشین، ص 191.
394. بلاذری، پیشین، ج 7، ص 431.
395. ابن اعثم، پیشین، ص 331.
396. قاضی عبدالجبار، تثبیت الدلائل النبویة، شبیرا - قاهره: دارالمصطفی، بی تا، ج 2، ص 593.
397. زرکلی، پیشین، ج 8، ص 84.
898. همان، ص 85.
399. همان، ص 751.
400. ماوردی، ادب الدنيا و الدین، بیروت: دار و مکتبه هلال، 1241 ق، ص 961 - 071.
401. همان.
422. مؤلف مجهول، اخبار الدولة العباسیة، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبد الجبار المطلبی، بیروت: دارالطبیعة، 1931 ق، 721.
403. بلاذری، پیشین، ج 4، ص 54.



404. ابن جوزی، *عقد الفرید*، بیروت: دارالکتب العلمیة، 4041 ق، ج 4، ص 98.
405. ابن عساکر، *پیشین*، ج 31، ص 258.
406. زرکلی، *پیشین*، ص 651.
407. ابن قتیبہ، *الامامة و السیاسة*، *پیشین*، ج 1، ص 28، ابن اثیر، *أسد الغابة*، *پیشین*، ج 3، ص 931؛ ابن عبدالبر، *پیشین*، ج 3، ص 906.
408. همان.
409. ابن اعثم، *پیشین*، ص 324.
401. بلاذری، *پیشین*، ج 7، ص 99.
411. همان، ج 4، ص 55.
421. جاحظ، *الرسائل الادبیة*، بیروت: دار و مکتبة هلال، 3241، ص 61.
431. طبری، *پیشین*، ج 4، ص 591.
441. مسعودی، *پیشین*، ص 80.
451. ابن قتیبہ، *پیشین*، ص 28.
461. ابن اعثم، *پیشین*، ج 2، ص 466.
471. ابن ابی الحدید، *پیشین*، ج 4، ص 61.
481. مسعودی، *پیشین*.
491. همان، ص 77.
400. ابن سعد، *پیشین*، ج 5، ص 79؛ و خامسة 1، ص 481.
421. ابوالفرج اصفهانی، *الاعانی*، *پیشین*، ج 9، ص 31.
422. مسعودی، *پیشین*، ص 76.
423. بلاذری، *پیشین*، ج 3، ص 487.
424. ابوالفرج اصفهانی، *پیشین*، ج 51، ص 401.

425. مسعودی، پیشین.
426. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، پیشین، ص 397.
427. مجلسی، *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسة الوفاء، 4041 ق، ج 46، ص 101.
428. ابو جوزی، *الموضوعات*، مدینه منوره، المكتبة السلفية، 6991 م، ج 2، ص 232.
429. حسن بن محمد بن حسن قمی، *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، تحقیق سید جلال الدین تهرانی، تهران: توس، 1631، ص 288.
430. یحیی بن حسین، پیشین، ص 660.
431. بلاذری، پیشین، ج 7، ص 331؛ مسعودی، پیشین، ص 79.
432. ابوهلال عسکری، پیشین، ص 341.
433. ابن خیاط، پیشین، ص 231.
434. زرکلی، پیشین، ج 4، ص 87.
435. ابن کثیر، پیشین، ج 9، ص 51.
436. ابن خلدون، پیشین، ج 1، ص 323.
437. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ص 397.
488. همان.
439. ابن طقطقی، *الفخری*، تحقیق عبدالقادر محمد مایو، چاپ اول، بیروت: دارالعلم العربی، 8141 ق، ص 491.
440. مسعودی، پیشین، ص 340 - 341.
441. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ص 821.
442. ذهبی، پیشین، ج 11، ص 21.
443. بلاذری، پیشین، ج 3، ص 261.
444. همان، ج 6، ص 351.

445. ابن شهر آشوب، المناقب، قم: مؤسسة علامة، 9731، ج 4، ص 369.
446. کلینی، کافی، تهران: اسلامیه، 5631، ج 1، ص 541؛ مفید، ارشاد، قم: موتر شیخ مفید، 3141، ج 2، ص 349؛ اربلی، کشف الغمّة، تبریز: مکتبه بنی هاشمی، 1881، ج 2، ص 449.
447. بلاذری، پیشین، ج 9، ص 440؛ ابن حبیب، پیشین، ص 486؛ ابن قتیبة، المعارف، پیشین، ص 222.
448. ابن خلدون، پیشین، ج 3، ص 239.
449. همان، ج 4، ص 11.
450. خطیب بغدادی، پیشین، ج 01، ص 171.
451. همان، ص 407.
452. طبری، پیشین، ج 7، ص 606.
453. ابن شهر آشوب، پیشین، ج 4، ص 369.